کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: جنگ مرثی وجدای ائمه (علیهم السلام) از

مؤلف: صلح بر وجدی مدیگران گویا جامع صالح مداح

مترجم: صالح مداح (ترکی ۱۴)

موضوع:

شمارهٔ قفسه: ۱۱۴۹۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ۸۹۶۴۶

خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۱۴۹۸

از مرحوم ساغر اصفهانی علیه الرحمه است

از غم فاطمه هر دیده که گریان باشد ٭ در قیامت همه دانند که خندان باشد

هر دلی از آتش آتش نشود زرم رسول ٭ هیچ شایسته در تخت سندان باشد

خون دل [illegible] ٭ [illegible]

آنکه امید حرم صید همی خواهد کرد ٭ حیوانیست که در صورت انسان باشد

فاطمه آنکه بود بانی جمعیت خلق ٭ زچه از ستم خلق پریشان باشد

از جناب صالح مداح است

فاطمه [illegible] ٭ [illegible]

کاه در [illegible] ٭ کاه در کربلا که [illegible]

کاه از ظلم سنان کاه ز جور [illegible] ٭ که ز جان لعلی در غم و افغان باشد

کاه آید بوی قبله و گه منبع ٭ کاه در زیر رکوب [illegible]

کاه بینند سر فرزند که در طشت طلا ٭ آشنا را همه چون [illegible]

کاه بر صالح مداح نماید نظری ٭ تا که [illegible]

[illegible]

قطعه است

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible]

[illegible]

العبد الاقل صالح مداح

غرض نقشی است کز ما باز ماند ٭ که هستی را خدا رحمت کند جز آنکه حق نقاش را بقا که یادی باد

[illegible] از ۱۳۳۹

از مرحوم نشاطی خان دامغانی علیه الرحمة

ای آنکه ز انبیا بتحقیق مقدمی ٥ اسلام را ستونی و دین را پناهی ٥

نوشته خط مدرس درس مقتبر ٥ ناخوانده علم از همه خلق علیمی ٥

[illegible] ٥

صورت بسته نور مجسم ٥

نور مصدری تو و روح مجسمی ٥

ای لوای نعمه و تو در دعای صبح

اسلام خاتمه و تو در انتقاش خاتمی

تو صاحب [illegible] اعظمی ٥

تو عالم [illegible] تو اسمی

یا سایه آفتاب وجود تو [illegible]

نامحرم [illegible] اولیا و [illegible]

[illegible] ٥

[illegible] ٥

[illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چرخ از دهان تا بر او مایه کرده‌اند از زر یار بخشد در مجمر سپند

[illegible]

آن سلیمان کیست شمس شاه‌ان ای سلیمان ملک سلیمان را درش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت آن آمد که از درج دهن
در ثمین
رزم اندر مدحت نواب سلطان دین

عمر من

وقت آن آمد که از درج دهن
رزم اندر مدحت نواب سلطان دین

چه اگر دولت بوی جاه
نگاه کرد اتم لیله قال
خواهم از شیخ زمان آرم علی مدح
در مدح و فخر حیدر امام المسلمین

صیقلم از آن سکندر یکی کرپس تحول
زد بر لب تر از زره کیب چوب جفا را

کشیده اند دل داغ دیده مرهم
ای اگر نوجوان رود رود

تو ای بلبل تو دیدی
نوش نامه چه شد
نوش بر خود تو مصطفی
ای داغ دیدی

پیش لاله

آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر
آنان که در شب غم عالم آرا
دارم امید صبحی بلا رهان
چشمت ز سینه‌ها بسته‌ای
آنان که در فرقت جان جوهر

در گذشت شه اختر شب

خلق در کوشش هلال مشتری

در صدف شد آمد در آن نور هست

سمع بر دم ابر شش مصطفی

چون بمعراج آمد آن نور کلیم

آمد از نور کلیم بر شش این خبر

ترا خواهم برای امتحان

نه بلکه زرم موکل در جهان

افتاب آن باشد

رخصه آل آورد رحمان زیم

هر کجا بینم دخته

دست پا از جور دنیا

بنا شد نوازنده در دوره

بلغوش شوق نقاشی

پیران رهو علم از شاه

شد الهام در گوش زر

بنگر

در صدف شد آمد در آن نور هست

سمع بر دم ابر شش مصطفی

چون بمعراج آمد آن نور کلیم

آمد از نور کلیم بر شش این خبر

ترا خواهم برای امتحان

نه بلکه زرم موکل در جهان

افتاب آن باشد

رخصه آل آورد رحمان زیم

هر کجا بینم دخته

دست پا از جور دنیا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قیمت یکی از تشنه او همه خلق ٭ جانها بدر زند همه چون یعقوب بحر

[illegible]

رحم شد آشنا ٭ جانها بدهد ایشی کونیه هزار در ٭ هر در آنست فروتر

[illegible]

جانور یعقوب که همانطور تو رستم ٭ آتش فتنه ز شعر تو در خانه دیگر

جانها بدهد ایشی در آلو سکه م ٭ [illegible]

در مرثیه ماه بنی هاشم حضرت شاه

در نوحه نمودن حضرت علی اکبر بالای نعش حضرت عباس شاه دین

غرقه بخون برادر کشته نگون برابرم ٭ مونس و یار و یاورم

٭ آه ز بی برادری ٭

[illegible]

خواستم از جهان تو ٭ مشعل نور بر زنم ٭ در شب عیش اکبرم

٭ آه ز بی برادری ٭

[illegible]

در مذمت دنیا و عالم برزخ و گریز بجز این گریه بلا [illegible]

ای گریه [illegible] ای [illegible] ای [illegible] ای [illegible] ای

این شعر را در کوشه قصیده متعلق تا میرزا عبد الحکیم خلف آقای [illegible]

مولد رست را در آن روز صاحب است

با این همه جلال نیامد بکربلا ۵ تا بنگرد باهل حسین چه حال است

[illegible]

در بزم عام دختر زهرا برهنه سر ۵ نالان و اشک ریز بکنج ملالت است

[illegible]

[illegible] ۵ [illegible]

شاها نظر بصالح مدح کمین کن ۵ [illegible]

قائل این اشعار مسلوم نیست

دلم از آتش غیرت چو لاله کباب باشد ۵ چو سان چو چشم تر از خون دل پر آب باشد

[illegible]

عیان بر خواب [illegible] ۵ چگونه حال خواب [illegible] خراب باشد

[illegible]

[illegible]

نهاده است بطشت طلا زیر سری سر ۵ که تیغی از خش نور آفتاب باشد

بچوب با لب و دندان او زبان [illegible] ۵ [illegible] چه چنین [illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

این عروسی عقد و محضر عشق ... این عروسی خاک بر سر رحمت

[illegible]

[illegible]

در مجالس عقد عروسی این قطعه خیلی مناسب خواندنش

[illegible]

چنانکه مهر به بیت الشرف حلال آمد ... بحمله شرف آمد مه سپهر جلال

[illegible]

چنانکه صبح سرود به شکلها تریاک ... ز نور سوریه کام پیرت روشن شد

[illegible]

از مرحوم مغفور میرزا جهانگیر متخلص بساغر اصفهانی

در مدح پیر و در مدح شیر یزدان امیر البرره و قاتل الکفره علی ابن ابیطالب

الا یا من فنی کالتراب ۞ و انی مثله فوق التراب ۞ اذا ما قلتنی ریب فلیکن

ترابی من نعلی ترابی ۞ فهو الیقین لمن علم ۞ امیر المؤمنین له کتاب

هو البکاء فی المحراب لکن ۞ هو الضحاک یوم الحرب ۞ علی ما علی ما علی

فتی یوم الکتیبة والکتاب ۞ علی ما الهدی آلا کتاب ۞ دلما مدرع رد الشباب

علی کاسر الاصنام لما ۞ علی کشف الغمی بلا احتجاب ۞ علی فی الحرب

امین لم یمانع بالحجاب ۞ علی مارق عمرو کفع ۞ لضرب عامر البلد

علی برائة وغدیر خم ۞ وزاة خیبر صرعام غاب

این چند شعر را ترکی یا که مرحوم مغفور شیخ محمد تقی مشهور بملا باشی زرد زیا از برای مرحوم جنت مآب سلطان ابراهیم میرزا ثبت بود

هر آنچه خوانده ام ایزد از من برفت ۞ الا حدیث دوست که تکرار می کنم ۞

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد زخم جسم آن ترک ملک ٭ یکهزار و نهصد و پنجاه و یک

با فغان ناله آن شوخ عرب ٭ با صبا برگشت از درد حلب

ای صبا برگو بفرزند خلیل ٭ آن شهید در کربلا صلیب

در رباعی از لب کرد روی عشق ٭ زنده برگردد کسی از کوی عشق

[illegible]

بهر جان جوانا پرورم ٭ بعمری رحمت او رسیدم

شبانگه پیش پیشانی ٭ نمیم روز هایش بنا

[illegible]

[illegible]

پس اگر مبارکم زندگانی ٭ صد هم بالبلبل دیبای عالی

[illegible]

ای بسا دستی که دست کردگار ٭ دست بگرفت بقدرت کوکار

هستی دست خدا دست خدا است ٭ از چنین دست بسی چنین قدرت است

جانفدای دست آید خدا ٭ در کجا بوی بهشت کربلا

آن زمان کان عین نور نور جان ٭ یعنی اگر قرة العین حسان

زین سبب فرمود پیغمبر ز من ٭ چو کشتیم بطوفان زمن

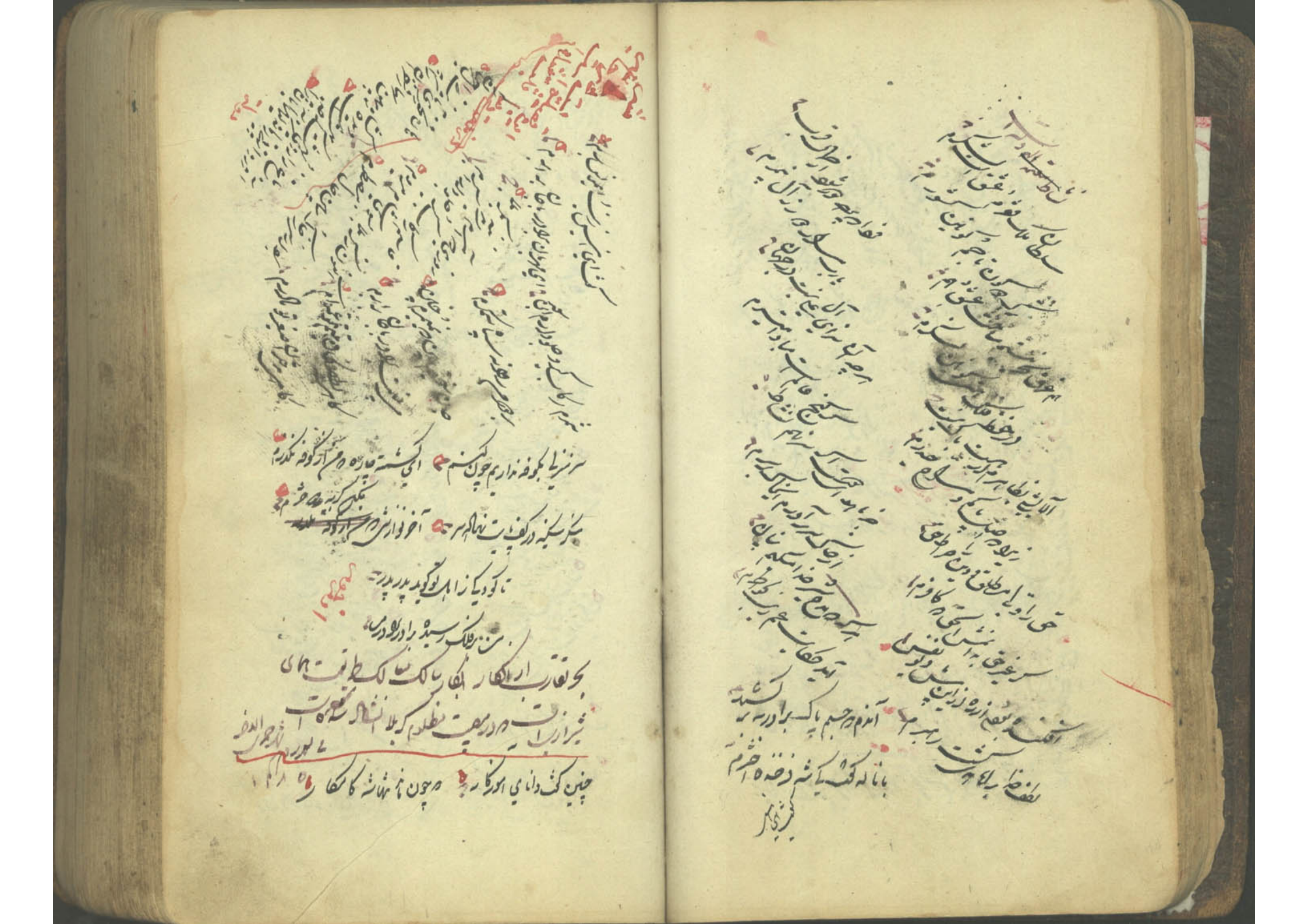

[illegible]

بیفشرد هر که سم اندر زمین ۞ هر کوهر زکاو زمین [illegible]

چه دخت عیب دیدن آن پاک فر ۞ برون شد [illegible]

بنالید کی خسرو تا صبا ۞ بقول ایران [illegible]

مبادا هرا زناصبا کنی ۞ روزی چنین بی وفا کنی

مبادا هرا از خیمه پا برکشی ۞ صواب [illegible] سر کشی

مبادا هرا از کنار ره کنی ۞ کنار ره از این [illegible]

مبادا هرا که نا یا سفر ۞ در صدر زن نه ارم گوی [illegible]

زبان من همه شب یکدشت گو ۞ بصد گوی [illegible] نوید چه کرد

مبادا در میخانه گوی زنا ۞ در غم با دل با شود آشنا

پسی زاغ بنشید کز این [illegible] ۞ شهش [illegible] کشتی روان

چه شد هزار حیله چند کام ٭ برون آمد از حیله‌ای تمام

بیا چو مه پیکر خورد سال ٭ ضعیف از فوق پر چون هلال

ز داغ سواد قدش بود خم ٭ برگ پر ز آب در دیده نم

همین دختر آن شاه ترک ٭ به دار خود به آتش زرک

در آن عرصه کار بسیار دید ٭ پس بار بر دوش خم بر کشید

بیامد بر سمندش تفت ٭ سمند استاد عنانش بداد

نه آیا سمندش چو باز ٭ ز از زلف بودش کمند دراز

نگه کرد آنکه پای ستور ٭ بروی زمین دید تا شد خور

پیاده گرفتش بروی زمین ٭ تمامش بپرداخت بر آمد بزین

بیاورد اسیران شهیدان قاف ٭ سوی قبیله رو خود شان نهاد

پیاده شد از آن شاهباز ٭ زخم آور در عرصه گاه نیاز

بکنج درت ان دیده بر کشاده ٭ خون دیده خشک گشته بکاه

نه گریان سیاه در آن ترکه ٭ بجز زیبائی ترک پور پدر

خوش بدل چون مرغ روحش رفته چون جان پاکش ببالین جمع

کیم من یکذره شرر ژیان ❊ که تیر و سنانم بود نیستان

کیم من یکی آسمان هنر ❊ کیم من یکی ماه خورشید فر

اگر نام من بگذرد بر جهان ❊ کی سجده بر بت نماید دوش

من آنم که گر من نبودم نبود ❊ تفاوت میان عدم با وجود

مرا چرخ این بنده است ❊ پابند یکی تخت پاینده است

مرا عرش ایوان و ماندهر است ❊ کواه من این تاج شاهنشهی است

مرا آسمان کمترین پایه است ❊ مرا مهر و مه کمترین سایه است

ز بهر جهانم ز بالا و پست ❊ جهانم ز بهر جهان کرده است

پس آنکه بر آورد از دل خروش ❊ دل کوه هر آتش آورد جوش

چه حیدر بکوشید آنشاه زر ❊ ابا آن یلان سلاح دار

تو گفتی همی بارید از دیده خون ❊ همی چون ز ابر آمد بر دون

تو گفتی همی بد همان آن خروش ❊ همی رداغ خورشید دارد خروش

عیان از بر بیشش رکاب ❊ چه تابان بدی همچون مه آفتاب

تنش در کمین چه آن شد ❊ بر او زلف بسیار پریشان شدی

نسیمی همی زلف او باد داد ❊ بچین رونق نافه بر باد داد

چه از دن روی آن شد در نگاه ❊ دیا افتاب بیاک سیاه ❊

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اذن چو بیم داده بتو بات سلام ام ٭ من نیز از سر کوی شقه ی کمترم ٭

این رجز خود خاص از اصحاب او در یوم ملاقات غسل کرمانی است

چنان گفت ذاتی را از هیبت ٭ نهانیا چنین در هر از سعت ٭

چون شد همه ان شهنشاه ربیع ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

همه ان رجز خوانان از آغاز بس کرد ٭

شیر خداوند بدان باز بس کرد ٭

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

چونکه عاشق را بجز فرمان یار ❊ نیست ممکن تا که بی‌اش قرار ❊ شاه قول عمر اندر مثنوی ❊ این چه سوزی در جواب مولوی ❊

عشق را عشق باید ای کریم ❊ عشق را عشق باید ای کریم

چه کاپ ای ناسرا همه گوش گشت ❊ زبان از لغو بسته خاموش گشت

کجا عقل دانا چه گفت شنید ❊ در آن رزم ما کو کار مجید

[illegible]

[illegible]

غارت عدوان شود اموال او ❊ سیلی اعدا خورند اطفال او

دختر زهرا شود در کوفه خار ❊ سر برهنه بر شتر گردد سوار

خوانه ایمان فرو ریزد زهم ❊ در وجود آید چه این طفل از عدم

اسم نیک شد بجرم جانکیان ❊ هم کند خون در دل افلاکیان

[illegible]

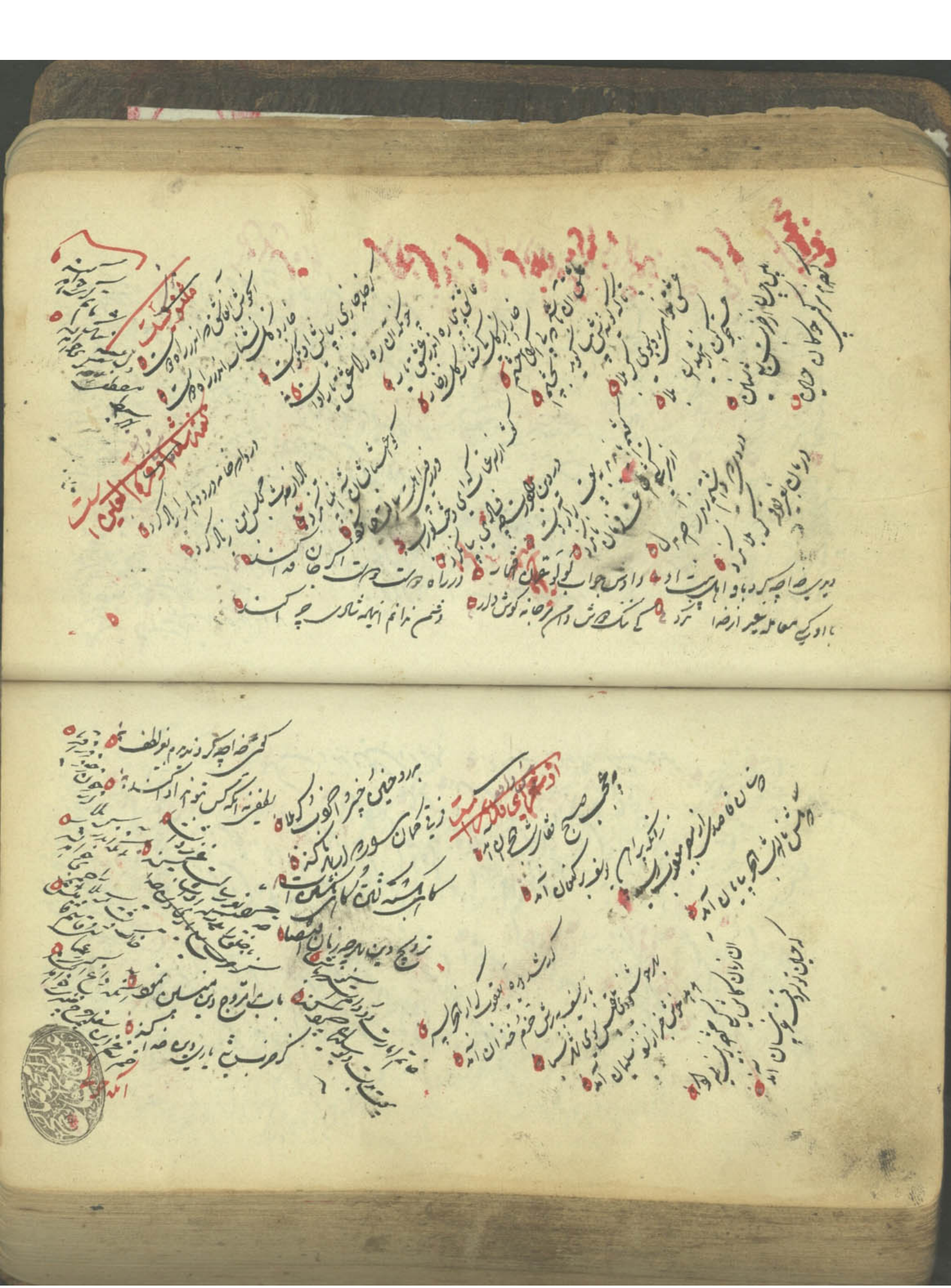

در روم شنبه شب هشتم ماه ذی‌الحجه
اتمام شد بتحریر این تمام بیت اشعار
سنه ۱۲۸۰ شهر جمادی الاول

از مرحوم مغفور آخوند ملا علی مغفور نور الله مرقده است

زبان حال حضرت زینب خطاب بنسوان

شاه دین چون خموش گشته دیر ناله سوزناک از دل کشیده

حسرت کشاده راغ تربت بیا از او جست پس آنطلاک نکنید چنین گشت

اگر تو عاشقی با جان با دل

بروز من مکن این حال سفاک

ای دریغا صبح نقد افروز من

ای دریغا همدم همراز من

ای دریغا مرغ خوش آواز من

ای دریغا مرغ سکار ریاض

ای دریغا مرغ سکار ریاض

ای دریغا مرغ خوش آواز من

ای دریغا همدم همراز من

ای دریغا صبح نقد افروز من

ای دریغا مرغ خوش آواز من

ای دریغا همدم همراز من

ای دریغا مرغ سکار ریاض

ای دریغا مرغ سکار ریاض

ای دریغا مرغ خوش آواز من

ای دریغا همدم همراز من

ای دریغا صبح نقد افروز من

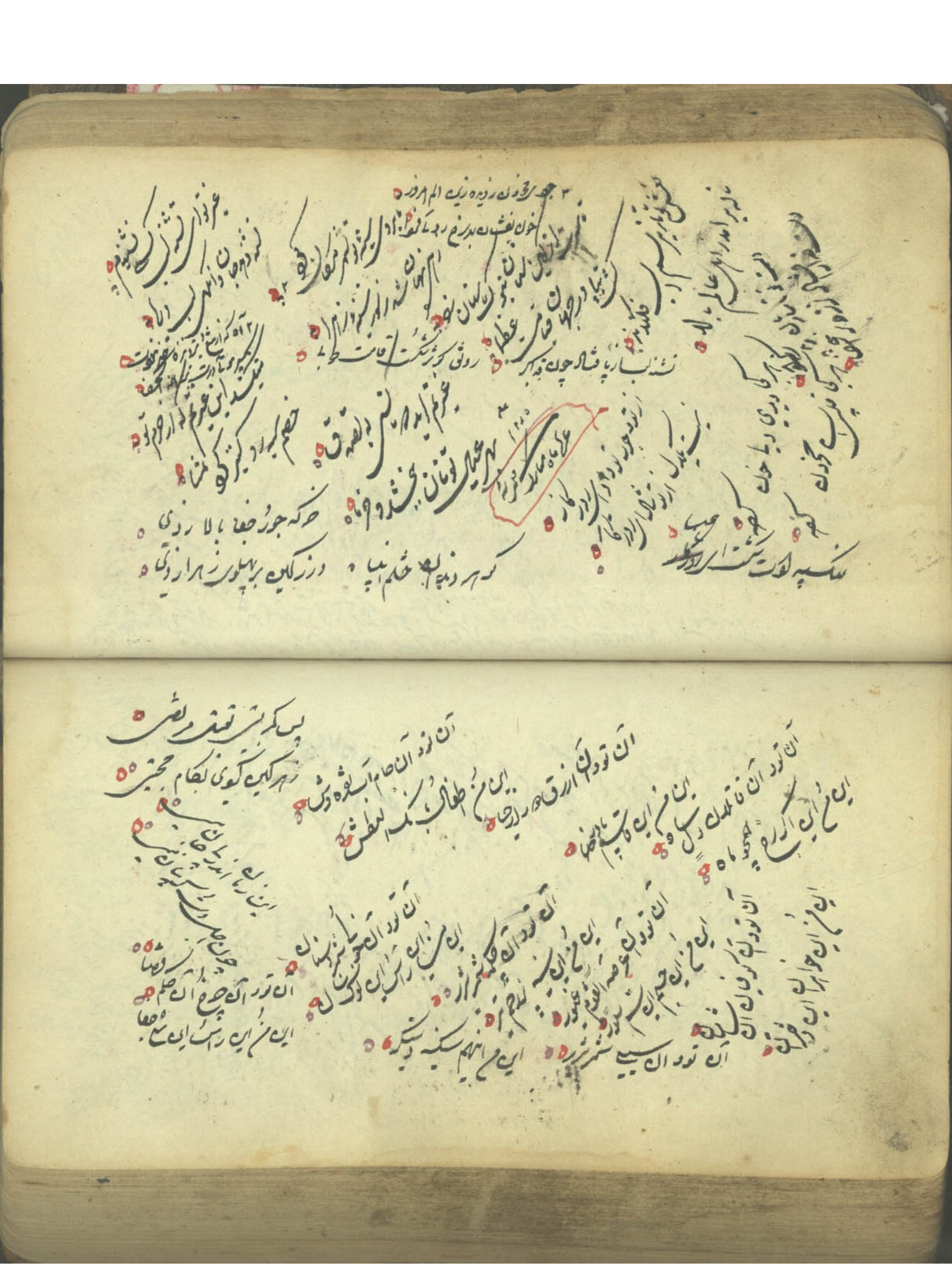

آن تو در آن گلبن در دشت آب ۞ این من این صورت از خون خضاب

آن تو در آن چوب سیه او دیده ۞ این من این آب و آن چه می‌کشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خطاب بزینب بیگم صاحبه

هر که دلبند بیگم صاحبه و بیگم

هر آن را بجز تو آب بر دل گذارد

چو دلبند بیگم صاحبه و بیگم

رخ خود بنما هر شب آب بر دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجب است که دیده ام در کتاب ... که در جای چوب آن پیدا بود ... بر تن یکی بود شمشیر بود ... بر دیدن آن حیران ... زجا جست ... بشد ...

... بر آن ... بر آن ... بر آن ... بر آن ...

... بر آن ... بر آن ... بر آن ... بر آن ...

... بر آن ... بر آن ... بر آن ... بر آن

از شعرای قدیم است

مثنوی

در حرم جود است

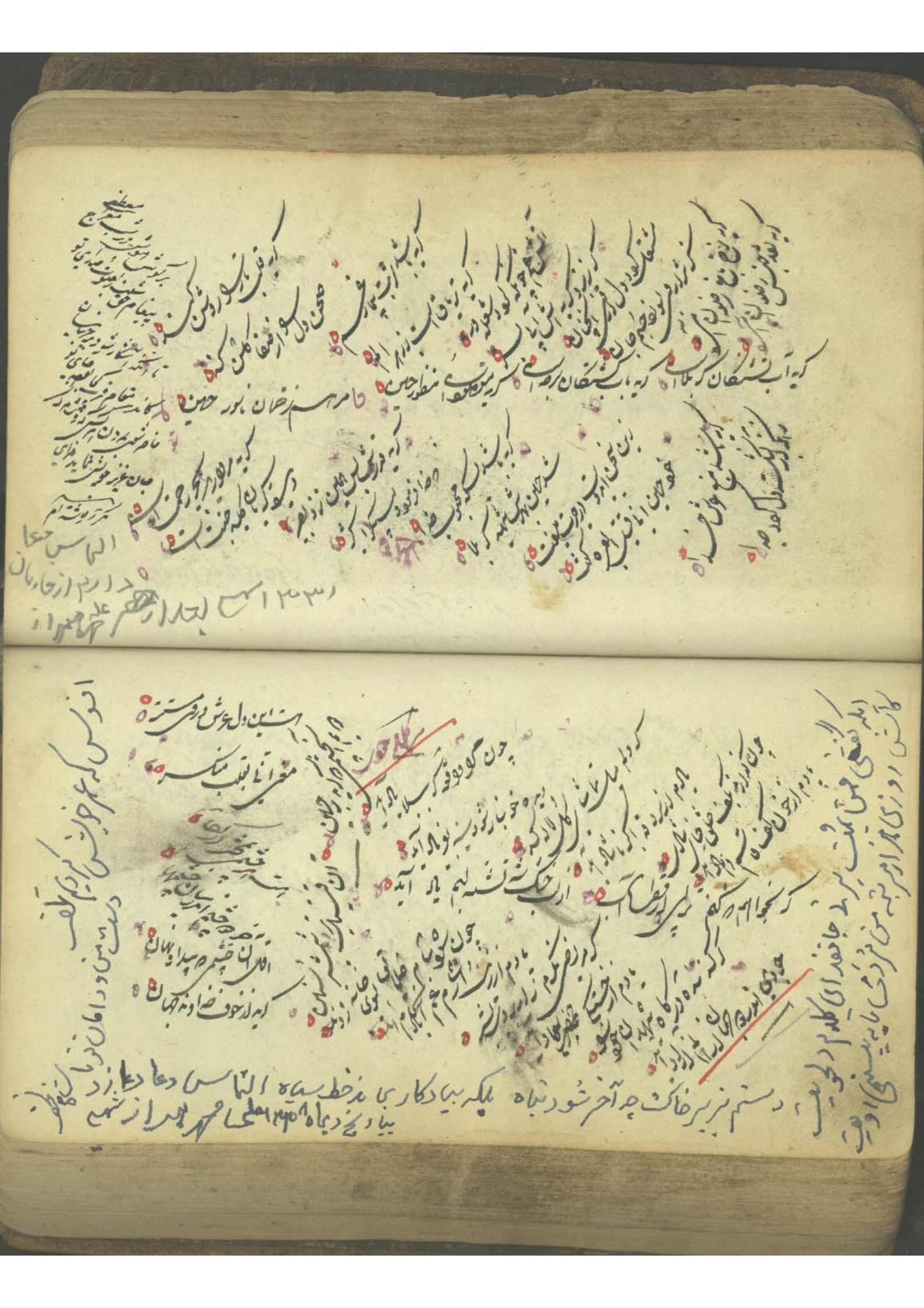

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تن صد پاره دارد از تو عروس هوس با شیون از تو

ز تو فتنه افتد به خون اصغر سکه در گفته بهلک از تو

شور خوبان کمتر از تو

بمجلس ناز اشتیاق از تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوراد ماه رجب

گر نبودی لشکر عرش بریا ... حشمت شاهی ز نیل لایزال

آنکه از نورش در عالم روشنایی ... نار نمرودی ز نقش گلشنایی

گر نبودی نور سیمای دلیل ... کی شدی آتش گلستان بر خلیل

گر نبودی آن قوام کاف نون ... پیشگاه این لقعه بودی سرنگون

مناجات حضرت امام زین العابدین

هر کرا عاشق شدم بی من کشم ... هر که را کشتم دیگر من کشم

هر کرا بر من دیده من خود ... زین نمط شد عبدیت بر زیر

طالب این جام کام آشناست ... تشنه این جام او لیاست

خواه گر خواهی زین آب حیات ... خواندش بر دهان اهل نجات

موی عیسی را شمار کلک زن ... شد ملام عارفان کاملان

سوخت از آتش نوش خلیل ... کس نیابد سوی این آتش دلیل

این عذاب جان عشق حق است ... قابل کام غیر مصطفی است

در بیان ماه رجب

این شهادت بیت گشته از ازل ... ... ازل

این بلا را بر ما از باری بس ... بگذرید از این هوا داری بس

هر که شد خاص مصطفی است ... هر که کارش سر بسر حق است

ماند دایم کند راه درست ... پشت سازد در جهان نور کشت

طالب این جان زین کلام ... گم شد خویشتن زین کام

هیچ ده ده اگر بگشتم ... پشت سر گوید سوی آن لام

پی بما بنده خود جهد ... این چنین سوی خواهاشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عاد و کلثوم در بارو رسن

من از دوستان بر دوی شاخها اگر دو عباس و قاسم برهنه

[illegible]

[illegible]

بلبلا رو ساز در گلشن وطن گلشن از تو گنج در ان زمان

[illegible] باد گرد جقدر رسم لوبه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از قاریان این کتاب مصیبت الناس [illegible]

حیف که تعبیر از حقیر فقیر او از صاحب فضل و علم

تحیت بسته [illegible]

هر چند با کسی زره کین جفا کنند چون ظلم کنند و زحمت آخر جفا کنند

خواهند که بر سر کوه سعد سو آتش [illegible] آتش [illegible] کنند

این درجه مراتب است از دلا کلین نوازد زن سه مرد به بجاز ها لشند

جوی خموش باش گر این نظر در نسیان

اتفاق ناله در حرم بگر باکشند

چونکه بوزنه از زبانشان قوله بود

از جود و حقد انقلام عنود

قصه بولس در لاف و لص

وقت خاک است حیث مستقیص

ام جوهر زیار و بار جوشان بود

بکنج در دکرش رد ام زنزان بود

آگرچه دل شعر او بود کل

بشنید از نیم او حوش جرا زنت

بهر خوش خوان

بهر خوش خوان

سه روز نقش جبین در زمین کربلا

فشانده بود در آن سنگ شد تر

که بنهش را زخاک ره دارد

کفن بمنهج آنکه کنی بسپار

اگرچه آنکه یکش غوث شهاب بود

سه روز نقش تر نقش بیان جرا بود

در اقوال بزرگان

از بحر علم فتوت یاد کیر ... رسم قانون مروت یاد کیر

آیه های بلند اسرار را ... گوش دل بنهاد و بشنو گفتهای

یاد دارید از رسول بهر ناز ... هر که بشنود جود و جود را

بجوی جان چیست جوهر ریگ ... این فقیر خام جوی جوهر ریگ

این عنوان نقش پیشانیست ... از نوغرهای پیشانیست

عالم سر جمله است ای بیت ... زانکه خاک است ای بیت

نام شاهم چو آمد بر زبان ... سر زبان تا تهنیت زمزم زنیم

در دل در بسته اهل کمال ... آفاق را بهم زنیم

این چند شعر خوانده انشاء نمودم تا که گرشه قصیده اول از یک لفظ باشد

کلام شیخ

روی دل آیینه سوی آسمان ... همچو جان در سر کلاه زهد و عرفان

بکطرف قاسم حکیم کشتگان ... در شهیدان جستجوی زهد و عرفان

بکطرف قاسم زجوان شه فتا ... آیه دیگر حضرت آیت الله

بکطرف در بارگاه جمله آلت ... بکطرف سبط شهید خوبه جوان

داغ سر دل هاد شه لیلا ... بکطرف عباس پیشت علم

در سکینه بانگ واحسرتا ... در سکینه بانگ واحسرتا

ابن حسن کشته شد در کربلا ... کشته شد در کربلا

کشته شد در کربلا ... کشته شد در کربلا

عابدین با جسم زار و علیل ... نوحه گر شد در دهان

دربان آتش دار ... در دهان

در دهان در دهان ... در دهان

خیمه در ره منتظر صد ... خیمه در ره منتظر صد

صالح سلام الله در دو ... صالح سلام الله در دو

مدح خوان حضرت مولا ... مدح خوان حضرت مولا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روی دل از گلستان برتافته ❊ لذت دیدار دولت یافته

از وصال یار بیت بیت

چون بیت آن دیدار آن عمارت را ❊ بیت آن دیدار آن عمارت را

آن آشیانه خانه دل آواره را ❊ چون بیت آن دیدار آن عمارت را

چون بیت آن دیدار آن عمارت را ❊ چون بیت آن دیدار آن عمارت را

در جوانی کشتن آن جفت جنین ❊ دست سرو از سر دل بر دارم

دست بوسی کرد دل بر دارم ❊ چون بیت آن دیدار آن عمارت را

آن نوروز آن باغ آن عیش دام ❊ این بیت و بیت آن دیدار آن عمارت را

روزها شبها بر آن بیت شکنم ❊ آفت ایام بر آن بیت شکنم

بلکه تو داغ بر گلو دیده ❊ نبود انصاف آنکه ما در گلستان

وارنه از گلشن چو گل رنجیده ❊ در خرابه زیر بنا نالان

بکطرف داغ را در بر دلش ❊ بکطرف گنج ارزان مرگش

چون پیه از آب خواهم ترکنم ❊ یاد از رحمتی عیا اصغر کنم

چون کنم شادی بهار صبح ❊ شب بدل عیش قاسم را عزا

من اگر در گلستانها جا کنم ❊ در میان بوستان ماوا کنم

یاد آرم از گلاب روی حسین ❊ یاد آرم قد دلجوی حسین

صالح سلاح هر روز و شبان ❊ گفتگوی جنگ بلبل را کنان

مرغ غلام همان بزاز

جان فدا بیا ای یار صبا ❊ از که داری این پیام آشنا

جان بلب میآید از پیغام تو ❊ جان فدای این پیام آشنا

قصه لیلی بر مجنون بخوان ❊ با سلیمان گوشه‌ای از آشنا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کنایه‌ی رحجلسان ترا ای مهر همیشه بوسه این لب شیرین ای ماه

گوی چنین لاف سلیمانی ای تنگش ز تو همچو نظر ای مهر

کو سنگدل را بوقت رنج آتش میدهد کاب خنک بس من باعث تشنگی کند

شاه پریان ز طرف آمد با کرده با تخت صولت چو رستگو

حکم کن ای احمد معراج عشق تا نه کوه باز تا نه دشق

حکم کن ای احمد روز احد تا ملا باریم بر هشوم لد

حکم کن ای ماه بی تاب تلق که ز دز بر نیم ز تب ارباب دق

خبر بر کنید پایه از رب اشعار که در آورند همه پایان بکور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کرا دیدی دم رفتن لبش بر آب بود ● هیچ شفا یافت عباس الاور شد نشد

هر کمان با خانه شاه دیگر باره شد ● هیچ کلدار پیر شد نشد

بلبل بسیار از رنگ خوشت پرنیست ● رنگ نه بیاند اضعوت نشد

در منزل کلاک پهلوی نه مناک است در روز شنبه هشتم تاریخ الاخر قلمی سنه ۱۲۸۶

در راه و منازل

خرجافت

در منزل بت بور در روز شنبه چهارم تاریخ الاخر در روز یک شنبه

خوشا وضع نشاپور مردم آنشهر که چون هوا بهشت است صبح آن کشور

هر کس که در این جهان نازدی بر تن دارد

در منزل گمرو در روز پنجشنبه

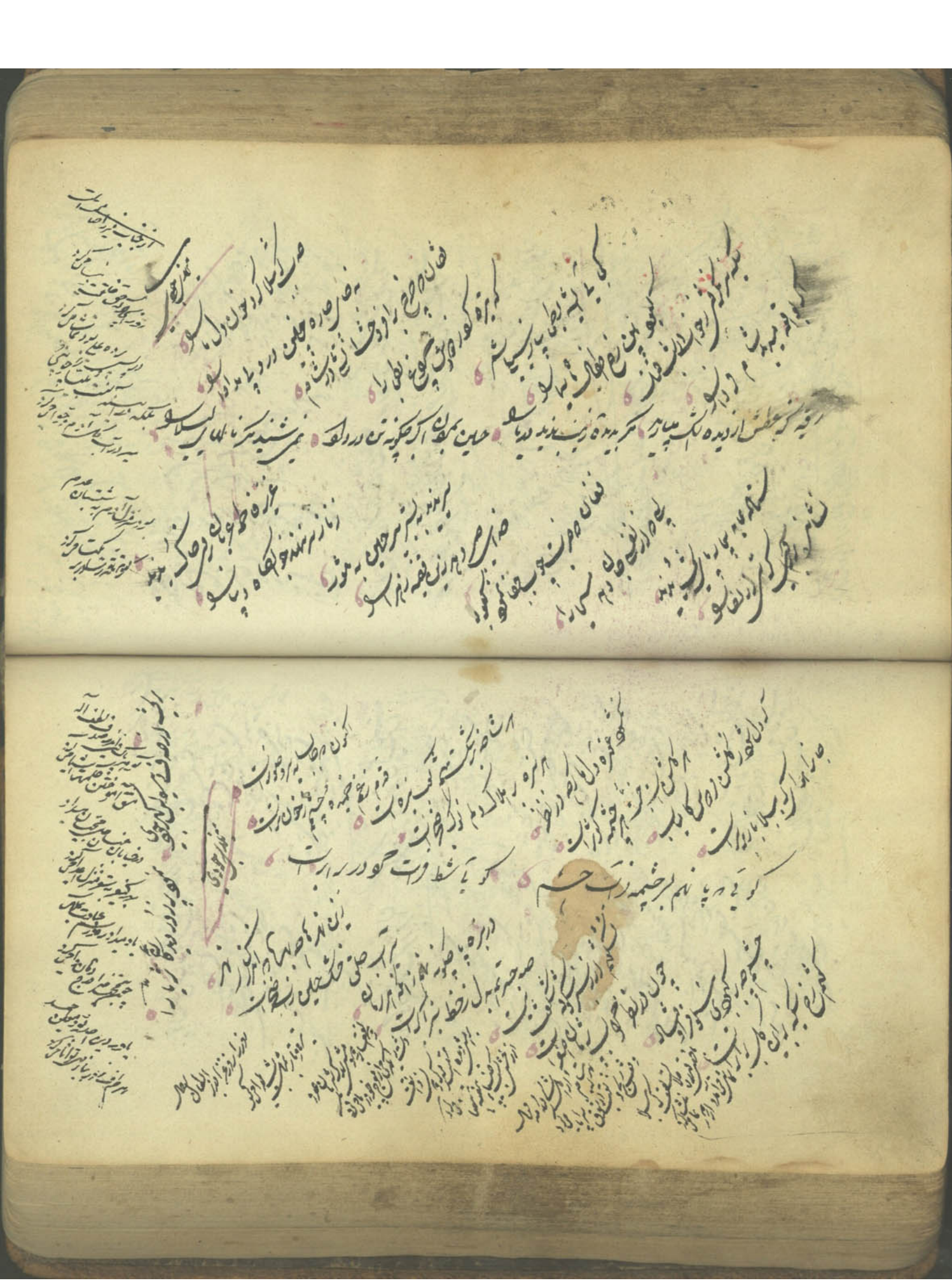

چون طی شام هجر غرق روز هر صبح گلستان نظر شاه دیر است

[illegible]

جوی جوی نکهت عنبر غزال رودکی سمرقندی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهی چه نیست باشد ان کاخ را این شرح غم به انکه شود مختصر گو

در قتلگه رسید چه ماری که گفت اینها همه شمر لعین پدر گو

این بیت ان زمین که چو قیم نوشتم
سرگرفت نفس باسکوت صبح
در جنگلی بود صبح امد گو
این همه معجز بیا بسر گو
این همه چون مرا شمه گو
سیاه چون مرا نظر گو
اینها است گوشه میدان صنوم
امد رباب گوشه میدان زدار گو
اینجا سر رضا بسان زدار گو
در حرم گرم گرفت سر گو

اینجا سر رضا بسان زدار گو
جهی رسید چون بکنار فرات گو
اینجا فرات میرود از چشم زرا

ای بر تراب آب ز رب سر مه فون تن حسین همه اندر تراب کن
سنگ بکوزان حرم صید زاهان ای شیر حق درک نشاید شتاب کن
در قتلگاه جسم حسینی نه است اورا بپا توسن به دران قتلگاه کن
اما که کف قفی عیا اگر نگر در خون نظاره اش تو بهمه شتاب کن
همه بزه عیش و حسین بیا ای حجتی بیا کف قاسم خضاب کن
زینب بزه بجاز ها سوار ای مهر و آفتاب رخش اضطراب کن
همه بسته شد بکنه ای طناب رقا جاری زبان بکهان ها زان اضطراب کن
از کربلا که نوکی شاه تشنه لب ای ابر تیره دهم صحرا پر آب کن
از حساب جهی بخشند اشها جودی نما و صاکر از خود حساب کن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عزلت اپاوه آه در بیان خاک و خون فاکه و لشکر را مخاطب میفرماید

[illegible]

برآرد دست حق گر آستین عدل من بر لب
شکایت کی کوه کوه از کوفیان ایشان دارم

ز پا رحمان تست هر چه دارم شکوه من تنها
زنت شمر دغوی یا در سپاه دشمنان دارم

ز جهان کهنه چو نما در نو گوی جست
دیبا هر گوه دلدم دست بر بال دارم

[illegible]

جفا بایزید هر چند بیوفا گوی کسر
ویا سوزی دست دلدم بر چوب خیزران دارم

[illegible]

[illegible]

چه از هر سنگه وصف اشقیان نشد صلک
ز نقش مدر فرزند بسیار آه فغان دارم

ندارم الا مال [illegible]
ویا از تخت شمر سنگر الامان دارم

من کلام ملا محمد رضای [illegible] رحمه الله

فلک جهانه شیخ شاب یعنی چه ستاره بخیره فلک رقاب یعنی چه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان حال حضرت امام علیه السلام که بر زبان الحکم جوی بنوشته در منزل لاله زار اصفهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوعروس از سر این بهر قاسم در روی — بهر عباس جوان کلثوم را این در حجل

برقه‌ای که کفن سبز بجای رخت عیش — آب پیکان بر لب اکبر بجای لبن

شه بتول از مویه مرثیه عیال از ناله نال

جو دیا این گفتگو بگذار بگذار زین سخن

[illegible]

صفحه چه از خیر آشفته حال — بر دل رفت و شش ست ملال

کشتبک قضا در زمین عیان — در رگین به از خون سرخ بیان

[illegible]

به آب ریش آشفته حال — بر دل رفت و شش ست ملال

[illegible]

چرا کوش وار دشت گشا — شود روز روشن بچشمش سیاه

پس از بال موذن عتاب ○ پر از اشک شد دیده آفتاب

مگر یادش آمد در کربلا ○ چه خواهند کرد اشقیا بر ملا

[illegible]

○ از دیدن نوجوانان خویش ○ شود هر یک را دل از غصه ریش

[illegible]

چون ز انوار وی در جبین ○ مانده عباس عم در جبین ○ بیدق همت بموی که در است

زانشهان تشنه اذن جهاد ○ شاه فرمود کای عم ارشد ○ اذن جهاد از من مدار کهول

[illegible]

نوبت فیض شهادت باز است ○ بر دل کوی سعادت باز است

گر بسر داری هوای حور ○ شاه را باشد عمو ارث ضرور

[illegible]

پس امام تشنه کام ناصواد ○ بار را در شد جهاد جهاد

[illegible]

روشنی در خرم کوه بیشه شیخ جان گرفت در چشم شاهی پیدرنج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر دل و جان در میان کشمکش تا از آن لشکر چه آید بر سرش

تا چه از باب دلکش کشند یا نظر بر ما ز پیش کشند

آن شی کز رگ گلان دارت

کز ز اولاد ریسان جهات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بشام زینب گلندم را چه می‌بوی دگر به ربط چنگ نی و رباب چه

مرحبا به نزد بدید باید بود ویا به نطشت پر از شراب چه

[illegible]

تو که غم شه دین نقر نانوا داری بروز محشرت اندیشه عذاب چه

این بیت از رحمان علامه ده تو شیرین است

بنزد زنوحه سرچون نیاز نوا سرگشته با حدیث بنوا از پی دفتر کنه

مطرب غمناک هم آواز صفیر خار است کز نوا ناله بر پا شور بر سر می‌کند

[illegible]

مطرب هزاران اشک ریزد [illegible]

محشر از یک محشر است این خشر افغان بلا دبه ساعت لشکر است هی کر می‌کند

نشاء عشق جهان گویا بمرمر منقر است کاچنین بیت خودم با نمرمر می‌کند

[illegible]

نوعروس زار را در ماتم می‌سازد دولا داغدیده مادر شل تو تیره محشر می‌کند

ام لیلا این کمان از بخت هر کز برداشت تا کمان او را صلا از صلا کر می‌کند

آب کی هر را ملکه اکبر تاب تشنگی چاک این تشنگی که آب کوثر می‌کند

زینب غمدیده که بوش کمان در روزگار کز غم مرگ برادر تیره محشر می‌کند

[illegible]

آه از آن ساعت که در روز خود خراب است شکوه از ناظر بر درگاه داور می‌کند

تا وفا یا نوحه خوان از شاه کربلا است یا دگر نشوش هم از هول محشر می‌کند

[illegible]

هاتفی زد در جهان چون زر بیع شه چشمش بر دش به عطار آستین

تو بر زر از زر و نقد الله بستر چون تو با جان سر از تن جدا کن

تو جفه تاک کف زر

دار از خاک بسته با آب

باغ بستن بر جلوگاه باب

انت کیمیا کار با جا بشر

سکان سنگی فتنه از دار کنار

دست از روی شیخ در پیت از جا

عاشق ملت در کف دریا

بگذر بر بالا و خاص از کف دریا

از خاک خلق تا سر با دریا

ساهای بجوی از نود اسیح کو بان

فرش همان است که کرد کدان

بیا بخشت از دل ما بر آب خود چون آن

دل ما بر آب خود چون آن

چه کرد در خود در چون چه دارد

بعالم از اهل کیمیا

زاهد در عشق در کار عالی

زاهد عشق بشنود

زاهد عشق تا فرو

بر کیمیا کاسه بجز نبود

زاهد عشق بشنود

زاهد در وقت کمان بسیار

که کیمیا بر بیت الحرم

زاهد در وقت کمان بسیار

زاهد عشق بشنود

زاهد عشق بشنود

زاهد عشق بشنود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هزار شکر که کشتم تصدق سر تو
شدم تصدق تمنای سوی اکبر تو

اگر مرا تو بصد جور بی‌شمار کردی
اگر بجور و اگر عدل
[illegible]

بگو میان زنان حرم تو ایا مادر
تو یا برنه هودس بزرگ پیغمبرم

مرا بقوت بیعت که از طریق تو آمد
ولیت دگر که انکه از طریق تو
[illegible]

کشت از حلال مشکل
[illegible]

از کف ناکر بلا
[illegible]

باغبان زمحنت
[illegible]

[illegible]

عرش قلب از ترک لرزان کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکه و اندر حجب اگر اره مده تا گشاده ماز گل بر دل منه

آدم ام ای روح روحانی بیا ای شه مصطفی بیا جانی بیا

خواب بگذار و دو صد باب بگو تا ز رخش بیت بگو ای بی‌سر

آیه‌ای از روی عالم بی‌حجاب تا بیند دیده ارباب حجاب

آن آیه که در حجاب بیت بگو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خطاب بعد از بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گاه در دریا و گاه در صحرا گذشت
گاه در دریا و گاه در صحرا گذشت
آه ما را بی سفر از کنبد خضرا گذشت

بار گردیده ز تو گر ببلا مخوانش
شیون بیوه زنان ز در و دیوار گذشت

جا بر دو کف بر دکش از صحرا زنان
بی بحر صفدر چین زنان جا

خواهم بهر کنیزک که گریه نمود
این جفا ایم ز تمر سمتکار که

رخصت ترک گرفتی ز من اذن ترا
یار کار چشم هستی جای چشمی
ترا این چشم بایی موی شهادت طلبی
نافه چینی و آهوی خطا و خطنی

خواهد بکفت شمشیر اگر بر سر تو
هیچ عضو ضرب شمشیر خورد بر تو
گلوی من تو هستی که از آب روان
سوزد و هر دم خون رخش خنجر تو

کمال حسن تو مه انور من تو ○ علی اکبر من تو ○ بمن نظر نداری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفت با اهل حرم آنها را باشد این ملکوت از صغرای زار

[illegible]

بیت

کی زوال از شام با نور فخر
اهل مصطفی را در روز

آن پادشاه ملیح الهیا

بعد لقب اخو حر سبز معدن کاری بشیرای در ستدار مصطفی

[illegible]

[illegible]

در رفیع جهان ماوا کنیم

آن زمین را آسمان سجود کنیم

اندر آنجا بشنو بوی حسین

زاده پیغمبر الدین حسین

نیم آنجا قبر اکبر در کات

مدفن شاه اصغر در کات

زیارت با جمعه آه و دعا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مادرت آمده از خلد به دیدار تو ... پیکرت مانده گیا کاه ره انتظار تو

ای آتش خوش ... بر خاک نهادت سر انور تو

پرتو کوه تو تنها به ثور آمده ... کز ارتفاع هم گشته شده اکبر تو

همره مادر و جان پدر تو رفتم ... چون شوی فاوز لوذ مادر تو

جواب آن حضرت علیه السلام در جواب مادر نهر اصوات ... خانه

عرض کرد شاه جناب آن شیخ زین العابدین برادر حقیر مداح است

السلام ای نبوت سرور ... السلام ای نبوت سرور

آه و صد آه بنوی بصف کربلا ... در نجوان غرقه به خون بدن اکبر من

مادر از حال من زار عجب پرسیدی ... چه آه رنجها ما خسان بر من

چه پیکر از جفا افتاده بیابان ... ماه آفتاب گرم سوزان

تو نبودی چو جان شمر لعین ... به غضب آمد و ببرید کین خنجر من

کاش تو بودی چو جان ... در صف ما ... از خلق ... کاش

زیارت ... از نیکو عبد الله و جودی ... الله بقاه

چه پیکر غرقه در خون پاره پاره ... چه پیکر زخمش افزون از ستاره

چه پیکر کشته چه پاره ز شمشیر ... چه پیکر خانه زنور از تیر

چه پیکر از جفا افتاده بیابان ... ماه آفتاب گرم سوزان

چه پیکر جا که ره کهه بهانش
شه ره ره از سه آب آشوب آنش
چه پیکر بجه ل از ره بلکیش
ممنصه قطع است کمیش

چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش

چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش

چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش

چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش
چه پیکر ریش ریش ریش ریش

زده مرکب جنگ چون چو رستم
آن لبی را نوی تو بنظر احم
چونکه زینب زیر آن عمر رشت
حرز از جاوز خاصه جاهت بزید
گشوار تو چو از آن جنگ این سر
این همان آب زهر اش زدی نه بسر
چون فلک بر فرق عالم خاک پاش
شهر خون شد لولاک کرب

[illegible]

کیفیت اعمال حج را بنظم آورده است میرزا پروین اندازی [illegible]

طائفان کوه غم تکلیف — کعبه هر این حج اگر را طواف

گر نسازی سعی پاک مصطفی — چون بعمره مفرده کرد اکتفا

آن اهل پیراهن بدر گشتن — سر برون کرد و بود از گشتن

حاجیان در کار تسبیح ستوار — گشته تسبیح شمال دو بار

هر چه آن کوزین جانک عقب — استفاده کرد و شه تسبیح کوف

چاچان اندر نمی آید دوست / سر ز شمشیر و کشد آنمو نهان

شاه سر داد و ز خصم شوم پی / شاه سر افکند از سر او نوک نی

چاچان چنین بیند ز شاه بجود / [illegible]

چاچان تو صبر در هر آن کنند / گوسفندی بدرگی قربان کنند

شاه پا تقصیر هاک و حق / کرد قربانی براه نیز الملک

چاچان را جاب پا نیاز / [illegible]

کف یا رب آبی کز فقط آب / گرم ام از خون وضو پا جز قبا

گر بخون آلوده وضو کرده نماز / در پذیر از خصم نماز ای پا نیاز

آمدم با خاطری حسرت نصیب / دامن لطف تو گرم ای حبیب

[illegible]

[illegible]

آفتاب حشر چون شد گرم سیر / سایه رحمت ز روی دادگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این اشعار را از جناب میرزا عبدالجواد جهوی است

من محزون در رفع از جو کمتر دارم ٭ خود سه مطلب بتوان شعر تمام دارم ٭
یک خواهم ٭ تو اسکندر از بهر رسول ٭ زان سه مطلب بنما یک ای شیر نزول ٭

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این مصیبت شورش از شاعر دیگر است و باقی از این عبد ذلیل صالح مدح است

ای برادر بهای سر تو خواهر توه
بر دلم حسرت کشاده لب توه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این چهار بیت مرثیه از جناب نواب اجلاد متخلص بحسامی حسینی است

باز از چه پشت نه فلک از بار غم خمیده است ٭ بر فات شهریار جهان نامه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بند ششم

کای سرزنو که تیزه نا گیرا گلا ۰ بنگر ز اهل کینه چه باشد بر حلا

[illegible]

بند هفتم

روزی که جای آل پیمبر بشام شد ۰ روز جهان بدیده چو شب شام شد

[illegible]

آنرا بود بنیت آغوش فاطمه ۰ وقتش نشان سنگ زد بیوه روم شد

[illegible]

چوب یزید گشت بر آن لب که آشنا ۰ زاهد هست شور شر روز قیامت

زینب چه همعامله دید از صبر کشید ۰ آهی هر روز در نظر خلق شام شد

[illegible]

بند هشتم

ای فخر کائنات گذر کن بدین بساط ما را برهنه نظر کن به بزم عام

در بزم عام زاهل عبا توان گرفت آن یک گنه خواهد و آن دیگری علاج

اولاد خود ز تشنه عمر و فقیه بیت چون شمر کرد ذبح آن طفل شاه بیت

طفلی که شد ز تشنه لبی در طشت شام

راس حسین در دو شراب آه ز ای یتیم نه دهر بین سر که نه عمر ما تمام

بند نهم

با سینه پر ز آتش با چشم خون فشان از شام سوی کوفه چه شکل روان

دلها ز رنج غم در این ماتم عجم در فغان

بر کرا فرا از اجل ثمان آتش فتاده در شرع عابد رستوز جان

در کاری نشسته ناقه زینب سهل است آتش فتاده در شرع عابد رستوز جان

لیلا قاسم شاکی اکبر تنها که پیش کاشوم زار بیقاس نالوان

ناگه بشیر و ابشارت زار زاره ناله بلب لاله هر نوبت فغان

این است و شت کربلا بر ترجمه انیست جای ناله فغان و شور شین

بند هشتم

آه از دمی که زیر نخ فتنه پا شکست ٭ از شام باز گشته در آمد بقتلگاه

[illegible]

بند یازدهم

[illegible]

بند دوازدهم

خواهش چها که سر زد در جهان فساد ... آتش از آن آمد اندر آب آن حال فتاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همچو مه آنی حسینی گشته ٭ محتضر جسمی بخون آغشته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرنا گهان لب جنگش چه کان زهم تنگ ٭ بگوش خویش شنیده ز ارزیت نگفت

[illegible]

[illegible]

شاه بنا له آن تازه جوان چه شنید ٭ از دل و جه آنچه صرا آه کشید

شد روان جانب میدان و بزم آن سر ملک ٭ دید آغشته بخون سر آن تازه جوان

روی بر روی چو ماش بهاک آن دو ٭ گفت ای شبه نبی نور چشم حیدر

از چه آغشته بخون عارض همچون قمرت ٭ رخ ماکو چه شد مقعد ان ریدرت

که ز کین چاک نه سینه پهلوی تو ٭ در خم کیه خضاب انجم کمیر ترا

[illegible]

دارم از روی تو خجلت ز تو گم شاهت ٭ منم روفا جان پدر را باکت

آخر از ظلم بشه جمله تا خانه گور ٭ شده از داغ تو یکسر چه چشم تا از

آرزو داشتم آن تازه جوان دیدن ٭ دیدن باهای خود از رنج انجمن کری

این بود صاحب تدام دگر شور و نوا ٭ لرزه شد از [illegible] قوه در ارض [illegible]

این بیت از زبان حقیر است تقصیر خاده داکریم و ماه جناب صالح مدح

در جهان چه رنجها زیاموان دغا ساخت انکور جفا کار غریب الغربا

من ندارم دم چون کسی اندر باغ تا سرم سوزد سر جهر بکرد زرد بین

یک پسر دارم آنهم اسیر از دم حوادث از فراقش دل غمدیده من رنجور است

یا غریب الغربا صالح مدح فکار

الما سر دعا دکم

دارد امید شفا غیبت تو در روز شمار

در شکایت لعل بی سنجف کهی رو

گاه از شدت دل گاه ز دیده پهلو

غلطان بنا کی سوز پیر پیر

در جهان شاه صالح خان لوطا

با دل پر درد چشم تر و قلب کباب

با صلت تو آشنا مسموم خطاب

کاری انیس من در این خلص آل حیدر فرش بر چین تو از این جهان بهتر

حرمت هر گه با رشته الازم غیر تو ای کفن هیچ نه دارم

حافظ فرزند تو رت بر تو اما بر دل من هست تجرا حت کار سکا

چه در دوست اعوی شرف خیمه از شاه مالی ۵ بگفتا شکر که کز نهالت اثری دارم ۵

خطاب آمد که حسن و بار خوبی است ۵ بگفتا از آن در با جمال بشری دارم ۵

خطاب آمد که جنب آن تحفه و بلبل آن باشد ۵ بگفتا طفل نورس شیر خواره صغری دارم ۵

خطاب آمد که لعلت خشک میگردد ز بی آبی ۵ بگفتا بهر دفع تشنگی جنبر دری دارم ۵

خطاب آمد که داری ارمغان و بلبل بابا ۵ بگفتا شبه پیغمبر علی اکبر دارم ۵

خطاب آمد که خنجرهای خونریز بندبس تشنه جا ۵ بگفتا گلو از برگ گل نازکتری دارم ۵

خطاب آمد سنان ابن انس باشد در آن صحرا ۵ بگفتا بهر نوک نیزه او هم سری دارم ۵

خطاب آمد که اشکم جوان بود پا رحم و سنگین دل ۵ بگفتا بهر ظلم او سنگین دختری دارم ۵

خطاب آمد که بجدل سیم بعو با نوجوان همراه ۵ بگفتا از برای خنجر او جوهری دارم ۵

خطاب آمد که بر او انگشت با انگشتری دارم ۵ بگفتا بهر او انگشت با انگشتری دارم ۵

خطاب آمد که جوب خنجران باشد در آن مصحف ۵ بگفتا بهر او انگشت با انگشتری دارم ۵

خطاب آمد که حمل ناودان چه خواهند ۵ بگفتا نسبان لعل عقد گوهری دارم ۵

خطاب آمد که طفل مرضعه ۵ بگفتا دختران دیگر ۵

خطاب آمد چه میخواهی عوض در عرصه محشر ۵ بگفتا بهر امت شفیعا گوشه دارم ۵

خطاب آمد ترا از بهر چه خلق ۵ بگفتا دختران را میبرد خوله به مهمانی ۵

خطاب آمد ترا از بهر چه خلق ۵ بگفتا بهر خالسته عذار انور سیمی دارم ۵

چه در صحرای محشر با حبیب آید مردان ۵ بگو جنبی صالح مداح هم مدحتگری دارم ۵

تو چند اجتماع شاعران در عرصه محشر ۵ بگوید صالح مداح منهم دفتری دارم ۵

صورت زیر الدین اصفهانی شهر ذی الحجه الحرام ۱۲۹۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواهی اگر جواب شناسی بگو بیت ٭ در کربلا حسین بمشهد ضیوف

در کربلا طلب مو بمشهد شهید ٭ در کربلا بلاش ده هر یکون نگر

اشهد و مشهد سر از شاه جواب

خطاب یزید ملعون بر پر خون حضرت سید الشهدا علیه السلام است

چندان بمن زباب جهد بیت در آمدی ٭ کاخر باستانه من باسر آمدی

رفتی سر از غرور به چرخ زمیتم ٭ در سر گشتیا باسر بی سر آمدی

ارثیا افلاک صالح مداح است

نازم بتیر حرمله کاندر حضور ما ٭ با طفل شیر خواره بی اصغر آمدی

چون دانستی تو داعیه سلطنت چو ٭ با دختران زینب بیمحر آمدی

امروز در تلافی عثمان در این مکان ٭ ایکاش در نظاره توحید در آمدی

دیگر بس است صالح مداح ذکر غم ٭ فرصت بس این در مالح و مدتگر آمدی

خواب دیدن سکینه خاتون در خرابه شام و کلام صالح مداح است

شام چون گشت بولاد پیر مسکین ❊ دلخوشان شهر سمنکار بوریا و خاک

طفلکی بود بسی از شه دین با اسرا ❊ روز و شب ناله کنان از ستم قوم دغا

[illegible]

بسکه شهر از زره سپاه بمن رو سیاه ❊ پیش در گشته است زخم چو گل [illegible]

در شکایت به پدر بود ز ظلم اشرار ❊ بخت به گرد پیکر پاره ز خواب [illegible]

[illegible]

ناله بیوه زنان از تنش اوج گرفت ❊ سینه اهل از دل از دیده او موج گرفت

شه چه افغان ایرانی بسپهر و لرزان ❊ جست از خواب همان لحظه زبه ملعون

گشت آگاه چو زینب قصه آشوبه بلیه ❊ بر آنطفل فرستاد سر شاه تبه

چشم آنطفل چه بر آنسر انور افتاد ❊ در پس گوش لبش بر لب آنسر [illegible]

[illegible]

بس کن ای صالح مداح در شیون و شین ❊ [illegible]

که ما را زیرت سایه الطاف حسین

اثاث صالح مداح است

امروز بر سرم ز غم شور دیگر است ❊ نظم بقلب مستمعین نیشتر است

خون دلم ز دیده به ماران چه [illegible] ❊ بهر غریبی سبط نبی شبه حیدر است

[illegible]

شاهکه آهها ناله سوه از جفا ❊ چو بس بود دل ز غمش زار زار است

چشم امید همگی بر عنایتش ❊ چون سوش روزه دلدر [illegible]

جناب او

طوف حرم بارگه او معرفت ۞ اجوش زجح و عمل صد پاره زر آب
سیاه خوش سر هو که ترا آمد ۞ هر قطره قطره عوض حوض کوثر آب
شاها نکنه صالح مداح روز و شب ۞
در آتش غم شهدا چون سمندر آب

در زیارت حضرت سید الشهدا

ابو تراب شد آن شکلین شعلت سر بریده
سر او وجه الله ثنی جام دیده
سر او وجه الله ثنی جام دیده
سر او وجه الله ثنی جام دی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از مرحوم میرزا عبدالجواد خودی طاب الله ثراه

نه آه و ناله من از زهر جان دارم
ه از غم تو من این ناله دل دارم

نه دل بسینه برادر هر زمانی که سینه
ه اس تا خشت کوی دارم

نظر به رخ قاسم تمام کنم
خیرت غم دامادی فعال دارم

[illegible]

آنچه شاهی بجهان است همه در دل اوست ٭ آنچه محنت بود از زلف زنان اوست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خموشی جوی از این نظم جانکه از زخم افزون ٥ که از فغان تو از پرده‌ها برآمد شد

حکم جناب میرزا عبد الجواد جعفری است

باز از تیر الم زخم دلم کاری شد ٥ باز از دیده و دل طاقت خود داری شد

دامنم باز ز خون مژه گل کاری شد ٥ جای شهد از بصرم خوکبر خاری شد

بیت اندر نظم قدسی برآمد

چون بیاد قد سروی اکبر آمد

وجه اکبر قدسی آنکه زیبا خوبی را ٥ نور بخشیده رخش مهر جهان آرا شد

[illegible]

گفتا ای بضعه شرف فرش تو از عرش برین ٥ خاک می در حرم پاک تو جبریل امین

مشک از زیر لوت اشیم شعاع آمده ام

روزم آخر شده از بهر مواع آمده ام

[illegible]

بنفس گر ز تو ای روح روان دور شوم ٥ گر نیم آب ان بیک خیمه زنان کور شوم

[illegible]

خاطر زار تو از قصه غم زار کنم ٥ دل خوشی ز آنقه چو شما کنم ٥

ای در نیاز عشق ز هر الم نوشیده ٥

عرض ضلعت شاهی کفلت نوشیده ٥

[illegible]

حیف از این قد دلا آسوده زیا می‌شیه ٥ [illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتیم آنچه زیاد در سه بر من ٥ رحم بر متاصه بکن ای داور من ٥

خدا رحمت کند کسی را که بگوید خدا بیامرزد

میرزا شریف متخلص به [illegible] الحرام

صاحب این خط باید باشد

ولله

ای دل بفغان کوشی ایام [illegible] ٥ [illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبحه ملک جه حق آنکه سر او ٥ زر خنجر سپاه جه وقت صلوات است ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که گفت پیر او را نه غلی نه گفت ٭ که داد خواهش غلی و خاکش نگفتش

[illegible]

پس از وفات که زنده تیرت جوی ٭ سپس ز ناله رآید چگونه در گفتش

[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭ [

دل مجروح من از هجر چه ساختی تو ٭ از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو

بگمانی و اکنون رگ آمده ٭

با فغان رفتی و خاموش چه آمده

[illegible]

شیره گرفت تو را ثیره جان مایه همت ٭ در سر سنگ مرگ آن آب روان مسیه همت

[illegible]

توشک یا لب من بر کنم غبغب تو ٭ تو بخر گوی و من بوسه زنم بر لب تو

[illegible]

دستم بر سر خاک چه آخر شود تباه همواز
بگله بباد کار بما نه خط سیاه

[illegible]

تا آب بود طعمه شمشیر شود ٭ تو چه گفتی که کلوخ به قدح شد

وای جان فرد آه مظلومی تو

حیف این نور دل دیده زخم دمی تو

[illegible]

تو سر یک زفیی ای اگر گوی ٭ که تو موشی پیک ز مار لوی

[illegible]

من نه انم ره دل جهی ارغم خوشه ٭ دانم اشهر ره خوکو بغم خوشه

من کلام جهی در حکایت ده نیز جمله نشان شده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو ای پروانه آتش شدی سرتا سر تو ٭ چه خاک شد بر سر تو

دم چون لاله ای ساقی ٭ ز مینا ساغر تو

شب عیش است لیلا را نگه دارد ٭ چه بد جلوه بهر اکبر تو

از این آتش که ریزد از بنات ٭ نسوزد از چه چهای دختر تو

در وصف میرزا عبد الجواد جویی میفرماید

دانه اگر سفر کند چه از خوشه چیست ٭ در سر خود مسافرم به زندگی داغ

[illegible]

لیک تکیه چه سوا دو طنش گشته پدید ٭ خون جان در عوض شد چشمش پیکر

گریت ای پسر دلخت و زیر گوی ٭ دختر فاطمه خلت کش و سفر زینب

کاید ز خجلم از تو شبوم منما ٭ جنب از به خدا نزد رسولم منما

[illegible]

داغم ای پسر که نهشته زمانی بغمش ٭ پسر ارید کنم مجمع خود را بغمش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکف کرد خط شاه شاه حسین بعقاب زمانه نهد له لل سوار شیر شده

[illegible]

[illegible]

که نه آخرم است آخرم در روح قدس پی جنازه چو جانب ستاده بر در شده

حقوق حسینی مگر نیست زلف زهرا که جبرئیل پی حضرتش مقرر شده

[illegible]

کشیده تیغ چنان تا خشب بر لب علمدار که ابراهیم امین امین شهید اکبر شده

ولی در بیع در انجم تا بین آخر نشان ما و که بر دوش خنجر شده

[illegible]

دمیکه خامه اشکی بشرح غم رقم میزد فغان ناله جوی بچرخ اخضر شده

ولیه یعنی گر انکار کار طبوه رحمة الله علیه المصنف

[illegible]

تو تشنه جانب پیر دینی و زینه اخ تحشر ما را دلی است پر غم و جانی است پر شور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آب مهر به زهر و بتمامش [illegible] لب [illegible] یعنی چه

[illegible] یعنی چه

[illegible] یعنی چه

آل طاها همه همعرو پیام شام ٥ آل سفیان همه در ناز و نعیم یعنی چه

[illegible] یعنی چه

جوی بر شوی ای آنکه تنم ملک وجود ٥ بر سر دیده سری ملک عدم یعنی چه

ومن نوادر طبعه خطاب حضرت سیده مظلوم زینب مظلومه در میدان

خواهر بروه کار حسینت تمام شد ٥ خواهر بروه صبح امیدت شام شد

خواهر برو که دیده ام از خصم در حضور است ٥ چشمم بزیر تیغ تعدی اکبر است

[illegible]

خواهر برو که راه نفسان ٥ بر کام خشک و خشک زبان من

رو در حرم بشیری ای بی قرینه ام ٥ گر خرب حکمه شمه سکسته ایینه ام

[illegible]

از نتایج افکار بکار تحریر اشعار صالح مدح است التماس دارم

بدیع شکوه جلالت به امن محراب ٥ زنیع زلف تو طرح شکاف او را سر

گاهی که به بینم خضاب بستر رنگون ٥ بر پای خیوه از ظلم قاسم سفطر

گاهی که به بینم زفرت شمشیر ٥ بر خاک طپان سر عدو اکبر

گاهی که به بینم زفرت شمشیر ٥ زقدر و خشم کتبوم نازکشته جبر

گاهی که به بینم سر مشوک نو ٥ بوکه نیزه شعو جلوه گر چو قرص قمر

گاهی که به بینم نمص قطع کنیت ٥ در دستهای نورا سازیا به اختر

گاهی که به بینم چو بیرون شوم ٥ بطش زرد رت چو طرب انور

گاهی که به بینم کنیت ٥

گاهی که به بینم کنیت ٥

گاهی که به بینم کنیت ٥

تو باشی یاور او در زمان جان ٥ دهم نجات هم او را ز شور محشر ٥

این اشعار را شمس روضه خان اصفهانی خوانده و چیز گرفته
رو نویس کرده خوب نمیگفت

[illegible]

بگو بمطرب مجلس که با وجود چنین غم ٭ طرب نیارم و خوان دگر نشاید ساخت

[illegible]

سیه داغ بیمی بدل زد دراست ٭ چنان چو طرف خوبان او بیخ ساخت

[illegible]

بچوب لب دهان او زبان شاخ ٭ نمود و گفت که گوهر چنین بدست آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خط نوشته شد [illegible] عیسی میرزا
ولد مرحوم [illegible] الدوله
کاتب [illegible]

[illegible]

۱۲۹

[illegible]

این اشعار مصیبت را اخیراً برای گوشه قصه حضرت امام رضا علیه السلام

و امیر حاج حسینی انشاء کرده است انشاء نمود

مراد ایات ایرجه رکه انشی شکسته تر از طره پریشان

مصدر صد کارت حیثیت صبر که پاره پاره نمود قوم عدو انشی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای خم زلف کاری اگر کنون نماید
را در که روز دگر بکار آید

سکه نشد آب آب بخواهد
بخیمگاه چه رقیم جواب بخواهد

بآن صغیره نماید جواب در نظم
بخیمگاه مرا مدت خالیت بیرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از انکار تغیر صالح مداح بر وجودی الهی دعا دارم

سبب بود وقت نماز در محراب ٭ شکافت راه محبت رشته کهن را

سبب چنود چنین روز در نماز سحر

نهان در زیر زنجیر آن قفس

نشان راه از آن هم دیده چشمش

شکار را در جهد از خون زاده

پیر ترانه بر

زبان سوی عنبات تشنه لبانش ٭ بوقت مرگ لبانش روح بر دارد

سر چنین لعبه ای دیده زاده

چه کلمه ها در سر زنان ما

کجا آنکه به بینم باقه عریان ٭ سواره زینب و طفلان زیر و زبر تو

کجا آنکه به بینم باقه عریان

کجا آنکه به بینم زنان

بهانه خنا لعون آموزانه

کجا آنکه به بینم زنان

زبان به بند ز این گفته صالح مداح ٭ در خون زنان زینب عقیله دختر تو

تغیر شرسا با تغیر صالح مداح بر وجودی است

بر آنکه آرام نوش جان

پا در دنیا زبان

بر آنکه آرام نوش جان

بر آنکه آرام نوش جان

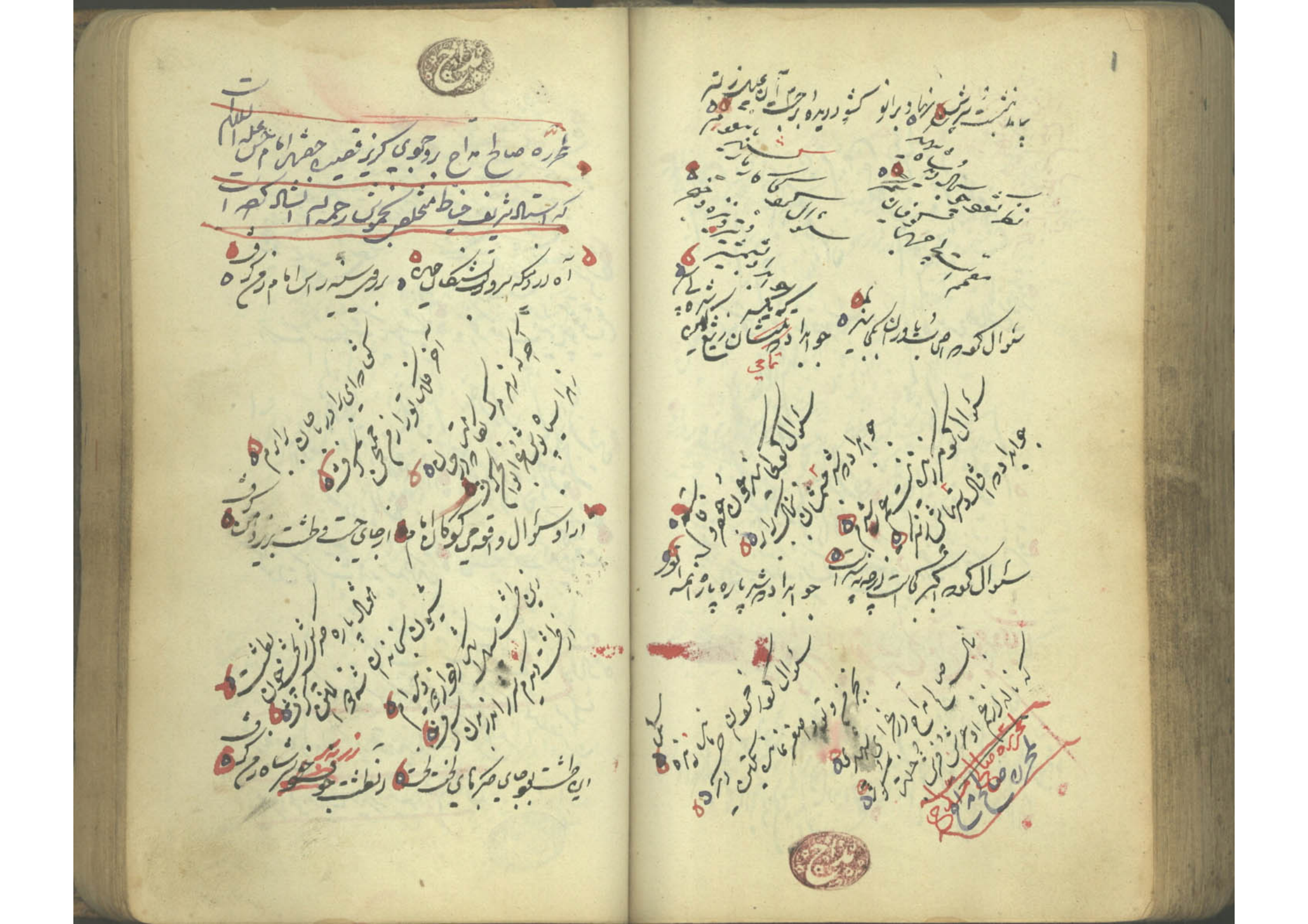

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریره صالح مداح از قصیده مرحوم شمس الشعراء ساوجی انار الله برهانه

بهجهه سر لعلین بغنم ز طرب الی آخر قصیده

باین جلالت شوکت نبه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

فغان آه از آن دم شاه تشنه جگر ۵ نهاده بر گلوی اکبر خونین

در بلغ درد ضعیف ۵ گودکان بیهاره

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

تحریره صالح مداح

بنه رسول را در زمین کربلا ۵ که بنه بر دلهین خونین همه جهان

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

بنحو آنکه بنه بر بلا ۵ در آن زمان که جهیزه و فال از کربلا

نمود چونکه طلوع از خیام طلعت او ٥ چه جاب میزان بلند شد صیقلوات

[illegible]

زبوقتی جوانان ساپون حرم ٥ فضای کوچه ایشان سوی قرات

[illegible]

تحریره صالح مداح کرز بعهده مرحوم الشمس الشعرات

مسلم است ع را همه صفات اصه ٥ برون از این صفت هم یلد دلم

هر از حیف نه شیر حق بر بلا ٥ که بنگر بجهان ظلمها بحد و عدد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه کجا ام که پی قتنی ز زهر خانه سپاه کوفه و شام حلب نسند

بنی صالح تاج ناکه شاه شهر

که شفاعت تو در بر خدای است

کید مهر مرحوم

شمس الشعرا است

آه از لحظه که زخاک سیه دیده حسین ۵ اگر غرقه بخون سر و تن بسان نشین ۵

آه از لحظه که از تیغ جفا گشت جدا ۵ دست عباس علمدار بمیر چشمان نشین ۵

شمر ملعون چه جفا کرد سر شبر از قفا ۵

کرد خالی به تنور از زره آیین مهمان نشین ۵

آن لبی را که زدی بوسه پیمبر بارها ۵ آخر از بهر شه از بهر تبسم دهان نشین ۵

ناله کن صالح ابدا حق تو در نیمه شب ۵ بر شبیه یکه بدی روح الهی در بیان نشین ۵

[illegible] صالح امام [illegible] ایدل چه تو حالی

[illegible]

[illegible]

زد چنگ بکیسه حین حرص ۵ نگه نشد بخیر سیه تمام نشانی

گفته شهه از ستم ظلم در آن روز ۵ هوالعزیز از رشته معلوم بانی

ناچار همه آن زخم گشت روانه ۵ آن سبط رسول آن آن حیدر ثانی

[illegible]

خوبی سر آن شاه چه آورد بکوفه ۵ داشتی به تنور از زره پیدا و نهانی ۵

[illegible]

[illegible] صالح امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در نعت حضرت رسالت از اشعار بکار مرحوم جودی خراسانی نور الله مرقده است

چراغ نمود که اندر سپهر نه بام ۵ همه دل بشبه دارد فروغ ماه تمام

گرفته خامه علی رو هم بصفوه دهر ۵ گهر بجای مدادش بریزد از اقلام

گرفته نام ره چند کرد کاوف از آن ۵ ربیعه از دل سلمان نه فلک ادام

خدای شمع شبستان شهر دل روشن ۵ که بندگان شمرده ره بکعبه تمام

نمود بهمن خدای مشتری بطالع ۵ که جمع می شوال کرد با مروق

خطیب وار بکوه هر جنب بام فلک ۵ صلای عیش زند دم هر ایشان ایام

[illegible] ۵ [illegible]

فروغ عالم ایجاد الکه دین مبین ۵ از و گرفته ثبات از و گرفته دوام

شهی که در شب میلاد بهر تجمل او ۵ رواق بلکه فلک [illegible] ام

[illegible] ۵ [illegible]

[illegible] ۵ [illegible]

شها تو ای که ز روز ازل پیر دگر ۵ حکیم مخزن اسرار علم عالم علام

نبود نور تو گر با خدای یار کجا ۵ ز بهر آتش نمرود گشت برد و سلام

[illegible] ۵ [illegible]

شها تو آب روان کلمه جلال کردی ۵ حمام بهر جهان تو ای رسول انام

خدای [illegible] ۵ [illegible]

[illegible] ۵ [illegible]

[illegible] ۵ [illegible]

ولی اگر آب نیاورند بر رویم آتش ○ بخیلها چه خیال تو و دم خون آشام

تو به اگر ز همه جهان حساب آوردی ○ نیز به خواست خیال تو را به مهلت عام

[illegible]

[illegible]

شهها نماند بخوبی ولی در ایام ○ که با خواهش دل سازد [illegible]

[illegible]

[illegible]

این رباعی از شعرای قدیم است تعبیر فقیر صالح مداح باقر را

انشاء نمود و صاحب این رباعی نمود است ۱۲۰۹

[illegible]

فریاد از آن لحظه که چشم حسنین ○ افتاد بر تنی غرقه در خون پیرهن

بر گرد حسن سر بر در دامن ○ بگشود حسینی سر شش جوهین بصر

[illegible]

هستم بجا که بنگرم پیکر تو ○ صد پاره ز زخم تیر و تیغ و خنجر

هستم بجا که بگذرد از خنجر کین ○ انگشت تو بر دو بر دو انگشتر

هستم بجا که ساربان قطع کند ○ دست تو را بی شبه ز زیر پیکر

هستم بگاه سخن‌ای از راه جفا ٭ راس تو نهد رنگ شکر کنم

هستم بکمی بدیده در خلت طلاه ٭ ریکهی زنت خواب بقعه تو به

از نظم تو نصیب ایام صاحب ٭ خوش جای ایست ایام حق شد

در نوزدهم و هفتم و بیست و سه گاه جاری کردن فصل باب دارد

شهر دیوانه را بر زنه باب علوم ٭ شهان در آرزوی چاکری قبر او

نسبت جمله جوره جسیم دم دم ٭ عیاشت عیب از دواهای مرهم

عیاشت آفتاب عالم آرا ٭ بر آن خشت چو بیخ بسته

بر آن خشت چو بیخ بسته ٭ فصاحت نیست جز بیت

از آرزوی شان سه آرزوها ٭ جبین و چار خشت نور عالم

قرار جوله و دست زدن چو ماه ٭ دلی از آرزوی نام کمه

شدی که رات کاعداد تیز نیز ٭ میان خیمه‌ها غافل زیند

شدی که خیم بر لعبی ایهانیاست ٭ شود قدم کمان از مرکز عالم

ای حافظ از درد که می‌ترسی ٭ زد اکثر قدم بدرد

بیا که حافظ بشری ٭ ای خواجه بشنو تو

کشودی لب چه بهر خورد شیر ٭ بگفتی جان شیر صغر خورد تیر

تو بیما از دل آن شد ٭ کهی افغان از روز دوم دانست

بحر شکاه لعل لب ملیک ٭ که ای لب غافل از خوب بیزی

در قوله مولانا متقان نشکر ربانی علیه السلام

کلیه در کنج دلها علی است ٥ چه روح اندر این آب و گلها علی است

بگفتی نبی نام او پی وضو ٥ مزین شد آفاق از نام او

چه پرست دستش بر او بگریست ٥ که آن سد از هاد هر در در

چو غنچه لب لعلش از هم شکفت ٥ به سدی بمار لطف گو و گفت

ای دل دل ای دل دل ای دل دل

هر که نوشد آب نزد از شیعیان ٥ یاد آرد زلف مشکین چشم آن

شیعتی ماء شربتم ماء عذب فاذکروا

بشنو از زبان پیر پیکی ای فرزند ٥ از روی طمع اشاره پیر پیشه بنیوای

واله جان در کنج غربت بیکسی آشنایی ٥ هر نفس از سینه نورانی کشد آه و نوایی ٥

او سمعتم بغربتی و شهید فاندبونی

کاش اندر کربلا بودی دیدی اکرم را ٥ غرقه اندر خاک خون آن همه آقای نورم را ٥
و آن پدر از شه اغاثه آن ابی بهم را ٥ هم دگر آن همه غمهای بی بعض صنعم را ٥

بیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تبکونی

[illegible]

کیف استحی الطفلی فابوان یوحمونی

هر چه گفتم من خستیم عرش خدا کو نوارم ٥ آن کسی که مصطفی بر دوش خود اکه سوارم ٥
لو کلب باغ بتولم اگر چه عدد انسکه خارم ٥ بی گناه جرم از بر داغ خیمه در اسیر نارم ٥

و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی ٥

و بجود الخیل بعد اقتل عمدا استحونی

این مرثیه را جناب مستطاب فرید الشعرا مهر را [illegible]
متخلص بنوائی بن وحیدی است [illegible] انشاد فرموده است

ای دل خونین کمر از شهدای لاله لولی ٥ چون بوشی آب تیغ بی خود بده بصلاح حرمی ٥
که بتو پیغام واله بسمل عاشق بخونی ٥ شیعه ما و شربتم ماء عذب فاذکرونی

[illegible]

او سمعتم غربتی و شهید فاندبونی

اگر زلف اگر پر او خون نکشی یقین موی بسلد کرده شاه سنگ

این چکامه را جناب میرزا عبدالمجید نوائی متخلص بخواهر تخلص
محمد صالح مداح انشا کرده گویند او شاعر دیگر است ۱۳۱۲

با بر سر زر مداحی حیدر دارم نه هم از گوشی اطلاعه را حاضر دارم

زخم از زرد و غلاب جشن گوهر نشد مهر را در سر شهره نشد دارم

شوق مداحی تو بر هم اخر شد چه نوائی هوسم رفت بکوه کمو صد سرا

با چنین قدر صلا کت بحسب شرحها هاجز فرض دم دل سیاه کاهی منبر دارم

ستمی رفته بسیه گر حضر دارم

مه شب صرف مزد زیب گلشوم این بود که چه عباس امیری بر برابر دارم

شعله روی تو را بوده بخود می گفتم در چراغ شب دامن اکبر دارم

منکه جا از همه افلاک فراتر دارم حسرت خاک در چهر سمر دارم

دست قدرت زده بر جلوه من خطه خود این سواد اثر فتحه قدر دارم

چه شد اندر بلندی که باو آرزو نبود
هوس بود که من بازی حیدر دارم

از تو دیوار شد ای من همگی بود
حال از سنگ دیده بخواهر دارم

بعد تو چون نبود همگی بیم تا زمین
دیده در خیمه بکهواره اصغر دارم

این هفت شعر را در کتابی که شرح دیوان منسوب بمولا قمبر علیه السلام بود چون خوش معنی بود در هند ثابت نمودند

بسکه تابه نور حیدر هر دم از اعلای من
آسمان را سر فرازی باشد از بالای من

چون سخن گویم ز موزونی چه دارد شعر من
پای در زنجیر گشته تنگ سیمای من

آیه اندر شام گردد امارت جای من
کاین سر خون تمام است که ملک حجاز

نقد امروز است به از نسیه فردای من
موضعی خاصی نشد شی بکام من

تا نمایم شکوه ها اندر حضور حضرتش
گر جفا کشتند ای شیر خدا آقای من

ای دلیجی بودی در راه عین بلا
چون کلاه زنگ بر سر جای من

ارکی بودی که از روی غضب گفتا نه
با پدر کرد حسین کاری سنگ آبای من

در شهر دار السرور بود در تحریر کردیدا نامه دعا

این قصیده از نتایج طبع جناب مستطاب فضایل مآب آخوند ملا آقا الحسن
و امام جماعت مسجد حوض است در طهران یکی از دوستان این را بمن صالح داد
واذند

سر حقیقت تو کی بر آید ای پسر من ۵ پس از تو بر همه شاهان شه است حیدر من ۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلم خوش است که از نور حق ضیا دارد ٭ بکوفه خوش ملعون سر منور من
دلم خوش است که چون حق ضیا سدر کاهی ٭ میان خشت طلا از خجل ترم

قامت مطرت لولوا من نرجس وسقت ٭ وردا وخفت على العناب بالبرد
وانطقت بلسان الحال قائلة ٭ يا سيدي الشدائد كاد لي سند
لولو از نرگس دیدر که گلاب داد ٭ ورنه ترک روح پرورش عناب داد

در میلاد حضرت امام غائب عجل الله فرجه وسهل مخرجه
این اشعار افزود شعر عوجی فوق تا آخر الصغیر در سنه معام
خوانده شان مناسبت التماس دعای از صاحب این کتاب و محرر
کتاب ملا امداد علی بن عوجی بتاریخ پنجم سلخ رمضان محرر شد
در بصره عیب است از شاه زمن ٭ ۱۳۱۲ داماتی کار خلق در سر و علن

خورشید اگرچه هست در ابر نهان ٭ روشن بود است باز عالم را روشن
این رباعی از مرحوم مغفور جنت مکان حاجی میرزا مشتری حسینی
علیه الرحمه است با حقیر نوشته در ظهر تحقیق پیدا کرد الکلم

یا ایها الله فی کل الامور ٭ یا ویلی الله فی کل الهموم
ای امام غائب ای فخر عباد ٭ ای که گردد ظاهر از تو عدل و داد

ای که بر کم گشتگان فی رهنما ٭ یمن تو دلها است رزق ما سوا
تا کی ای نور ظهور کن فکان ٭ باشی اندر پرده غیبت نهان
تا کی باشیم اندر انتظار ٭ تا کی نالیم در لیل و نهار

تا کی ای صاحب مولای ما
تا کی ای صاحب مولای ما
تا کی ساری نهان رخ بر حجاب ٭ شمع بر کش سر بر آر ای آفتاب
کشته شد حضرت حسین در کربلا ٭ تشنه کام و بی کس و بی اقربا

رو بکن با کس ستم از راه کین ٭ در جهان افکن فغان از نازنین
رو بر خاک آن مامون نهاده ٭ از قفا بر سر بر آتش از جفا
زیر خنجر آن امام خیر المنن ٭ باز با نهی کشی ای سنگین
کاش که اندوم بعهد خود وفا ٭ ای مرد نه گوی کربلا

ایضاً شعر از مرحوم نوبنیاد در معجزات

لیک بر سر خون بلا شهر پیدین میهمانم می‌کشد

در ازل گفتی بآواز چه کاین چنین سر میهمی گفتم بلا

نیز طبع دشمنانم می‌کشد

چون بود سیاح از جان کرم کوچه غم دارد که او را یاورم

در قیامت پادشاه محشرم سنگرم چون رکرای خویشتن

این شعار مرتبا از مرحوم مغفور ملا عباس الشهیر بسیاه خراسانی است نور الله مرقده نوحه بود برای منکه با شعار قصیده گو نمیخورد ضمیمه کردم که آنمرحوم هم فیض برده باشد مشهور است بدیتی که دادی بهمان دست پس خواهی گرفت حضرت سید الشهدا و حمتو واسعه خلاق عالم است کاش هم آنور آنچه آنمرحوم نخواهد داشت البته سیاه مدح و ان شاء الله مرحوم آمده

ان قایح طبع مرحوم جودی علیه الرحمه است در معلم مرثیه علیه السلام اشارات

مرا بیش اگر بگر زخم بر سر تراصد پاره کردی زخم خنجر

مرا از تیغ کین گر سر بسوزد تراز آتش خنجر بسوزد

مرا گر شق شده سر تا بابرو تراز نیزه بشکافته پهلو

مرا سر در شمر ای آرام جانست تراتن بر زمین سر بر سنانست

مرا از غم دل و تن زار گردد تراز خاک قبر تیم خوار گردد

مرا پیش نظر همچون تو محبوب تراز لب بند از کهی بر چوب

در این هنگامه جودی نوحه سر کن که فغان بر پسر تر پسر کن

پس تمام

این چند شعر را جناب مستطاب میرزا نوحی سلمه الله تعالی
در نیمه رمضان المبارک ۱۳۱۲ انشاء نموده مصیبت آلودی است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این است اشعار مدح

سریکه بر سر عرش برین ز رتبه علم زد ٥ بدوش خاتم پیغمبران به کعبه قدم زد ٥

علی عالی که ز شراره شعشعش ٥ وجود کفر ز عالم قدم ز راه عدم زد ٥

ولی ولی والا که ز رطنین وجودش ٥ حدوث آمد و پهلو بهم سری قدم زد ٥

[illegible]

برای آنکه کند آشکار دین سمرم ٥ بفرق مرحب غضنفر ز رزم شیع چو دم زد ٥

بروز غزوه خندق بوصف بیتعش ٥ حدیث ضرب علی را بنی بخلق رقم زد ٥

[illegible]

خطا بشد علا بهر سنگ بر سر ٥ هر آنکه علی بر کمر ز راه همیم زد ٥

نمیه جان خود ایثار از برای جسیم ٥ کسی کجا ای تو آنکه در این مقام منم زد ٥

ایا شهی که بروز حدیث وصف تو رضوان ٥ ز لافتی علی الا ند ابوجه آتم زد ٥

تو یی ز شیع لحبت رات کرد ملت احمد ٥ بیعت تو سکه دست تو لات الهی بوقم زد ٥

ز بیم تو است که ماره بیاشر لیعه احمد ٥ ز حکم تو است عرش سکه در دیار عجم زد ٥

[illegible]

هزار حیف بهودی بر بلا طرب بیعت ٥ چه شمر خنجر آن کلق شاه امم زد ٥

[illegible]

که بعد قتل جوانان چگونه زنده عالم ٥ مصیبت علی اکبر بدل شراره غم زد ٥

شکست پشت چو داغ نوجوانی عباس ٥ عدو نیکسته چه بازوانش شیع ستم زد ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible] از صاحب خویش که بود همه عمر ۵ سنگ یتیم بکنون آن حرم زده

این چند بیت مرثیه از مرحوم وصال شیرازیست هرگاه هر چه دیدم یاد کرده
بخواهیست صدیقه طاهره صلوات الله علیها را بخواند و از این مصیبت مشام را خوشبو میسازد

[illegible] شاه زهرا فاطمه کز دختران آسمان ۵ پادشاه آسمان چاکر تر است

[illegible] که خلقت بتول همی کرد کردگار ۵ در روز کار شد خلقت همی [illegible]

[illegible] از ایام هر که بیند نه بهر تو دم زدی ۵ این همه که [illegible]

[illegible] خواتون امت پیمبر که از امت باغ ۵ عصمت هر آنچه گشت خدا و جواهری

[illegible] الا هر آن شیعه محشر بر آتش ۵ تاب سما و فقر [illegible]

ولـه

[illegible] جانها فدای او و هر پور کرامش ۵ هینا

[illegible] هم باب تا جدار وی شوی یا مالش ۵

[illegible] این بانوی حرم شهنشاه لافتی ۵ وی سحر تو عصمت وی [illegible] ۵

[illegible] ای گوشوار ره تو در آن تنگ [illegible] ۵ کلکونه تو خون شهیدان کربلا ۵

[illegible] ای مریم [illegible] ۵ وی [illegible] مقتدا ۵

[illegible] مخدوم خلایق و محبوبه خدا ۵

بر دست [illegible] جای حلیه و حمایت ۵ از چشم تا زمانه نشان بعد جا کجا ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵

[illegible] ۵ [illegible] ۵

میراث از در همه ظلم یتیم رسید ۵ آن را نمود تیمت گمراه تو [illegible]

این سه بیت شعر از [illegible] حضرت [illegible]

آن ارث با تو بود و پس از رحلت تو ۵ قسمت میان زینب و کلثوم [illegible] ۵

این چهار شعر بعد از خواندن یک شعر حقیر فقیر محمد صالح مداح ضمیمه
بشرف کرده است در کتابی دهم هرگاه بهت اهل بیت
بیشتر الله طلب مغفرتی برای مؤلف خوانده نمود [illegible]

بمیراث از پدر کلثوم و زینب ۵ زمانه در یتیمانه اندر زمانه

ز کربلا تا ره کوفه و شام ۵ باین کعب نیزه بآن تازیانه

بعد از شعر بالا اشعار بعد هم از نتیجه طبع مداح است

چه دارد شام از خفاشت [illegible] ۵ زنان از همه سو [illegible] ۵

زنان مغنیه [illegible] ۵ [illegible] ۵

[illegible] ۵ زنان [illegible] ۵

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای عمه بر گیر آنکه بوش
بمن لطفها ظاهر و غایبانه

چو مرغان گشته چه راشیانه
چو بر آنه چون شمشان دادم دل

چگویم چه دیده در آن شبانه
ای صالح مدح خوان زینهار

چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان در شب و روز
بکن بر جان حسین نوحه خوانی

این اشعار از جناب فخر فخرا صالح مدح خوان در حق حضرت امام حسن علیه السلام است

در شهادت امام شهید و اعلی حضرت امام حسن علیه السلام

حسین جان نشین یک زمانی بر دم
که غمهای خویش و تو را بشمرم

اگر ساقی کار جلو زهر لعین
ببالین من هست یار و معین

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ای صالح مدح خوان زینهار
چه بهتر بکش ناله عاشقانه

ولی تو دم زنی از پنهان ۵ نداری بر غیر شمر و سنان ۵

[illegible]

من از آب دارم بجان التهاب ۵ تو از آب گردد تپش بی‌حساب ۵

[illegible]

مرا تو شوی از آب تو گرسنان ۵

[illegible]

مرا تو کنی لب تو از آب رود انسه ۵ تو از لب ارکهی خود زخم زان ۵

این اشعار گریز ۵ ای صالح مرغ خوان ناخوان ۵ قصیده خلاق المعانی قاآنی

شیرازی علیه الرحمه است ۵ بکن که بهر حسین حسن خوان ۵ سروش علیم گوهر تو بیان ۵

برابر جهات ما و حین بنده‌ی بسیار خوب است ۵ خدا از رحمه قبول بفرماید

۶۲ [illegible] ۱۳۱۳ [illegible]

تحفه صالح مداح

شهنشه که زیر پنجه بد للهی ۵ فکنده نسان عدو از زمین با نابی ۵

نه همش بگا بود گر سموم حقا ۵ خزان بر سر بلا بگرد گلستانی ۵

[illegible]

یکی عمامه زر دیگری قبا از زر ۵ ربود و کنده ز جسم عزیز ریانی ۵

[illegible]

کشیده خنجر و آتش شده زنیکینه ۵ سنگ کافری انسان شم با نانی ۵

بنی صالح مداح بهر آشنا هی ۵ که جبر بهی نمودیش خرمه جنبانی ۵

این اشعار منتخبه از مرحوم وصال شیرازی علیه الرحمه است چون

عنوان نه است شیرازی را بخواهش حضرت صالح مداح بر دفتری

[illegible]

جناب میرزا نوئی بر وجه خطاب انه لا یحب الله قبول نفرماید

بجهان گزندی دی کاری عدم ٥ ز عدم کس نزدی در ره کار قدم ٥

مصطفی نور هدی قافله سالار وجود ٥ که از او تا بقدم نیست مرا هیچ قدم ٥

قاف تا قاف جهان نشئه عیسی دارد ٥ سر و همچشمی او نیست ز آغاز و ز ختم ٥

پای گردون سپرش پایه گذارده عرش ٥ دست تاراج کرش تاج ربانیده جم ٥

شخص او دستخوش پنجه تقدیر بطوع ٥ این چنین است سپاه کاره ما نیش خاتم ٥

مدح او خوانی اندیشه چه داری خیاب ٥ نام او دانی بیهوده چه نالی رستم ٥

این کرزیه هم از حقیر فقیر صالح مداح طهران است

با چنین رتبه نیامد بصفی بلا ٥ تا به بینید بحسین آنهمه بیداد و ستم ٥

آه زان لطمه بر چون رتو خورشید قتال ٥ بر زمین از سر زین آنشه سیاره خدم ٥

لشکر از چار طرف از پی غارت رفته ٥ بسوی خیمه اخر و پی خیمه حشم ٥

بسر بود صالح که اعظم دستم نشنیده است کرم در عالم

این اشعار ذیل از مرحوم مغفور حاج ملا اسمعیل فارس برادر حاج ملا رضا پیشه لکشه و کریز او را خیر تقریب دلا تدم اند مرحوم ابن

ای نقطه امشب و ای قطب روزگار ٥ من بنده از دانش ذی سر کردگار ٥

ای علت تو جود که جمله وجب الوجود ٥ موجود از وجود تو بر فرقه اعتبار ٥

ای بنده پس این دردی بخش طاعت ٥ از بنده دی بخش طاعت ٥

بر رخ میان واجب ممکن وجود تو است ٥ چون عیسی که بر رخ خطا نیست چشم تار ٥

[illegible]

چه آن که جبی ره چو جسم جان ٥ تا در تصرف در جهان جسته انحصار ٥

عجب اطفی از تو حقیقت پرسشه ٥ کن مشام از ما نزد طاقت عجب مرا ٥

[illegible]

شاها رخنه و خوف تو مرا فارغ است ٥ جز ناله تو دارم و جز مدح تو شعار ٥

جز حب تو امید نمی از همه مقطع ٥ نعم آرجاء [illegible]

این اشعار مرحوم جواهر را خیر تعلیق [illegible]

با این جلال جاه بودی که بگریی ٥ اولاد خویش را بلف قوم بگذار ٥

یک روز آن روزی که در میدان جنگ ٥ یکه بر تنی دلخواه [illegible]

[illegible]

کش برادر تو در این دشت پر خطر ٥ شهادت دشمنان جفا پیشه صد هزار ٥

[illegible]

برخیز ای برادر ما جان برادرم ٥ ای برادری بچه روز دگر [illegible]

[illegible]

خوش خفته به بستر داماد ای پسر ٥ خوش کعبه بخواهش دل [illegible]

بالا مبارکت و عجب جمله [illegible] ٥ [illegible]

این مخمس غدیریه را حقیر فقیر را بتعمیر صاحب مدائح [illegible]

از کتاب انیس العهد مونس الحضر جناب [illegible] میرزا [illegible]

وعظ فرزند [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

این [illegible] ٥ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در وقت سحرگاهان کردم ضمیر آمد بر گوش دل الهامم از حق قدر آمد

کای بنده تو را صهبا از خم غدیر آمد می نوش که در منبر فرخنده بشیر آمد

آن کس که زما نازل گردید بوی قرآن

شاه آنکه جهان بخش بر فرق نزد لولاک اجلال خداوندی بگشته ز پیدا

در معنی لا ارزوی کرده عیان الا محکم شده در عالم زد تکمه آشنا

تا گشته ز حق جاری در کتم عدم پنهان

نازل ز خدا جبرئیل از بر احمد گشته خنده آن چه کاری نوری ز حق محمد

گفت آنکه فراز عرش کاخ تو امری بنما فوری از خالق سرمد

کاینم ظهور آری اوصاف اشهد گوان

از حکم خداوندی نی نور بی گفتار کاینکه نظر دارید بر لحظه لولاک بالا

بنشسته جواز دست نازی شه ولا بر هر که منم مولا او راست همی ولا

مولای شما زین پس عاصی عمران

آن شاخ نشاط بار گشت ثمر آمد نانی ز پیش بر بر با شیشه و شر آمد

آن کس که زمین بوسی کرد ثمر آمد زان خلق بسی رنج او از عمر آمد

شه نالش ایشان آن روبه پیر شمان

از مرحوم مغفور میرزا حاجی محمد کرمانشاهی مخلص به سیدی

در زمین از آسمان تا آستان شد عشوه گلبار نشین بار آستان شد

لعل احمر را که بودی کان گوهر سنگ تا در رخ یاقوتش دکان شد

از کین ابلهی گوهر نزد

تا زکرم خدا از عرش خلقت

سعد الماس در کام حسن زد کشت به لعل آلوده یاقوت روان شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این چکامه را فصیح الشعرا میرزا هادی سبزواری

خود حقیر صالح علی از ظهر آن هادی الامم او

واد سنه

سنگه از مدح علی آفاق پر گوهر کنیم ۵ از چه مدح اهل دنیا مهر بیم زر کنیم

سنگه گنج مهر حیدر دارم اندر دل چرا ۵ چشم بر گنج قباد و قارون زر کنیم

با چنین فخر که خونم مرد و از دیدگان ۵ هر زمان یاد از قبر سر و صاع اکبر کنیم

مقصد من در ره عالم آستان حیدر است ۵ بسته این در است تا رو بر در دیگر کنیم

گر تو بر شیر خدا گوئی سالک تو شیا ۵ من چه باور کنم میسا از برای حر کنیم

مخبر صدق صبور کنیم

وش آنکه بس شود باب پر روح الامین ۵ اندر آن مصحف که مدح ساقی کوثر کنیم

گر بخواهی شمه از قوت بازوی او ۵ داستان خندق آرم قصه خیبر کنیم

مدح آل رسول در اکسیر کنیم

با چنین فخر که خونم مرد و از دیدگان ۵ هر زمان یاد از قبر سر و صاع اکبر کنیم

با چنین فخر که خونم مرد و از دیدگان ۵ هر زمان یاد از قبر سر و صاع اکبر کنیم

چون از آن لیلای اکبر کنیم

چون بود شاه ۵ چون بود شاه ۵

پشت شیر حق ز غم همچون کمان گردد ۵ چو کند شیر و مکتوم عیان صفر کنیم

چشم حق بین چون بیند از بهر ۵

در میان فرق هر با تو چه بهر مسیح
هر که قبر تو آنچه مسیحا می‌کرد

نوح گر یاری نمی‌کرد تو را در طوفان
کشتی کی به کف منزل ما وا می‌کرد

چه بهر از نمودی از تو تعلیم قبول
که نمی‌شد چاره‌ای از خلق

نوح را دم که آمد نشان از خلق

ای ظهور حق اگر ظاهر نگشتی از کسان
مصدر اسرار از بهر خدا دیگر نبود
[illegible]
ای صفات الله اعظم منبع اسرار حق
بتو ظاهر مسیح امر از خالق او
[illegible]
هر چه میفرمود همی ناصر آل رسول
یاورش غیر از سنان نیزه و خنجر
آن جنان آخر نگشتند از ره ظلم و عناد
این حسین آخر مسلمانان چو کافر
بر تنش آمد هزار و نهصد و نه زخم
هیچ زخمی بر تن او داغ مجمر نبود
تشنه بر لب سر ز جسم فرزند بتول
گوئی المظلوم سبط شاه کوثر نبود
شیعیان

شیعیان حاکم بر از کربلا تا نهر شام
اهل بیت مصطفی را حاکم مجبور نبود
بر سر زینب بیفکندند مجرم کهنه
حق مگر بر مقدار زینب مجبور نبود

حقیقت شعر
این چنان در مدح آل عبا را قصیده طولی
در جوم وصال گلچین نمودم که کوه مصیبت از خود
این جوم است و فردا مطلع زحمت
مزاج است بمناسبت محرم و اختصار

مگر مداح علی و سبط آن سلطان خاتم
عالمی از من بهشت آسان و طوبی شامل

[illegible]

نازپرورد پیمبر زینت آغوش زهرا
آن حسن خلق و سیرت جدش قرآن
آنکه آید شفاعت از پی اشقا و باشد
وقت نزع دیگر در حشر در مقام
آنکه مداح من آمد از حسین مستی حمله
من کجا و آن رتبه در مدح و صفی مقام

این نعت شعر هم در مطلع بندی از بندهای
مرثیه‌های مرحوم وصال است چهار مرثیه
یادم آمد که شهار

در زوال است

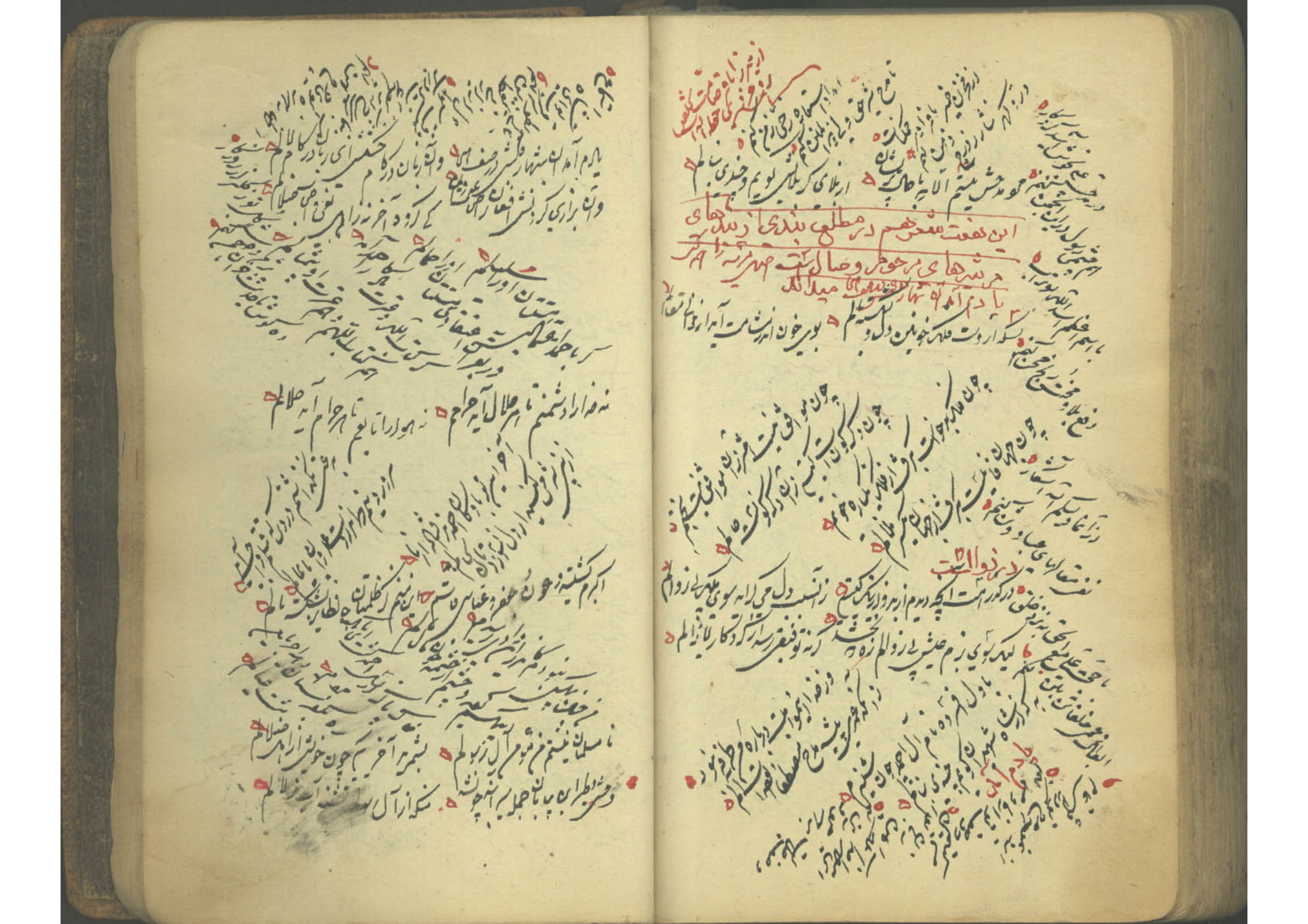

در مدح خسرو نامی حضرت عباس علیه السلام مرثیه سرا

طبع مرحوم مغفور حاج اصغر خان ملک نور الله مرقده است

در مدح امام ثامن ضامن است و گویند مصیبت خود

حقیر صالحی ملقب است از باغ اصفهان علیه الرحمه

چین زلفت آفت تاتار و ترک ترک چشمت فتنهٔ کشمیر و ارمن

زلف بر چهر تو چون ای بر آتش چهر در زلف تو چون ای بر خرمن

[illegible]

[illegible]

آنکه او بندگی اندر آستانش چهر سایه اسمان همواره چون من

آنکه هر جا حفظش آرد در پناه لبکا در چنگ شاه این تنیم

[illegible]

[illegible] نفحه از جهت آرایه [illegible]

[illegible]

جز تو دانا و انابت نه انم هیچ کس را لایق مدحت سرودن

با چنین قدرت رکن اندر خاک لحد صالح بداع

رهبر اندر کام بو بمنود دشمن

آه از آن ساعت که رفت از زندان سوی حجره آن عزیز حق الیمن

[illegible]

یکدو فرق او و من کاندر براه بود یار و همرهان با شعشعی اشتران

[illegible]

صالح مداح بس کن شرح انعم چون ندارد شیعیان تاب شنیدن

در مدح و میلاد خامس آل عبا علیهم السلام التحیة و الثناء از تنبار جناب مستطاب افضل المتکلمین سودهٔ آداب آقای شیخ محمد بن بوجعفری المسکی نسبة الاصل المختلف نسبا خلف ارجمند مرحوم مغفور حاج ملا [illegible] در یوم [illegible] ۱۳۱۴

من کلام جناب فالی

چون حسین ابن علی از محنت آباد جهان
خیمه افراشت کاو را آشیانه

سر تو اوج عرش است گر تعظیم قدر تو
ز تو وضع قامت افلاک چنبر چون

آب بستند آتش بر رخ اهل عشق
گر خرمنی تا بگیرد از عشق آه دعا

چرخ زد خیمه بجایی سخت چون از باغ بلا
سر نگون از تیشه غم شهر عباس جوان

خوش بخواب ابر جوان گشته خلاص از غم
رستی اما به مرگت خاک بر فرق جهان

فانیا بس کن سخن کاندر مدیح و در مصیب
خامه است گاهی شرار انگیز و گاهی در فشان

سینه گوهر خزان اسرار خلاق جهان
از سمند فرقه کافر شکسته استخوان

شاها رخ و خوب تو ای نازنین ست ۞ جز مدح تو دارم و جز مدح تو شعار

جز جبل تو ملجأ من از هر خطر مفظعی
نعم الرجاء فضله ما قد وجد الخیار

از جناب مستطاب قطب الاقطاب عمدة العظماء والعلماء
خیر الحاج ملعمر بن حاجی میرزا الله قلی واعظ اصفهانی عمر الله تعالی

جسد صبحی بمنتهی بدکا ۞ ولا از جوار گالا از جنا کا
وبخ ثم الخ فی لقا کا ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا
وانتمت العیال لکی ارا کا

خوشا آن سینه زخم ترم ۞ سر در ره وصلت بمیرم
دهم جانی و جانانی بگیرم ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا
وانتمت العیال لکی ارا کا

بر امت از تن زیر کرنتم ۞ هم از عون و هم از خضر کرنتم
هم از اکرم هم از اصغر کرنتم ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا

وانتمت العیال لکی ارا کا

خوشا آن سینه آن جسم عریان ۞ خوشا بوک سنان صبح قرآن
خوشا مشت گلا و خوب خرآن ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا
انه لعلی لیت
اودوبند وانتمت العیال لکی ارا کا ۞ از حقی صالحی مدح

خوشا این شیشه وین آهنگ ۞ خوشا آه زنان دلکا بم
خوشا افغان لیلا ربابم ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا

وانتمت العیال لکی ارا کا

خوشا خاک تنور و روی گلگون ۞ خوشا ریز تغار شیر ملعون
خوشا آن دیر نصرانی محزون ۞ ترکت الخلق طرا فی هوا کا
وانتمت العیال لکی ارا کا

این تخمیس از جناب مستطاب عمدة الفضلاء العلماء
آقا شیخ جواد نجفی سلمه الله تعالی ابتدر بخیاری حقیر اورد
کرده شخص ادیب کاملی او را دیده در همین سال

یا من بحیاه حیات الکون و ذاته ولعالم فی الحب لا یدرک شانه

خفاک ظهور لک عنه و ابانه از غمت دل عشاق نشانه

خلق بتو مشغول و تو غایب ز زمانه

ایاک تطلبت و ذکرک هویت من کل حدیث باسانید رویت

ان کان الی الکعبة و للبیت مقصودی ز کوی بتخانه تو لی تو

مقصود تو لی کوی تخانه نهانه

لا مطلب لی غیرک لا و الذی حجت ان ادهم و اشیم او اعرف الحجه

للعود الی وصلک یا من هو مجده که معتکف دیرم و نه ساکن مسجد

یعنی در تو را می طلبم خانه بخوانه

ان فی غرضات و منابها حسن الحیات او مشعرها ما نسوک حلیف دار

من مثلی من حج الی الکعبة و الدار جاهل بره کوه و نه طالب دیدار

او خانه همیشه نه صاحب خانه

این اسعار از نواب سلطان امیر و احمد اسعد هرده اراده

اسعد ابو الحسن میرزا الشهیر بشیخ الرئیس طوبی جنت مثواه

جنت مکان فردوس شان محمد محمد میرزا نور الله مرقده

المتقب بحجة الاسلام علیه الرحمة

آنانکه پرستش خدا و عشاق کنند با یکه کار در خور ایشان عاشق کنند

بشکسته شرح ذرات بر عشق با یکه خود شناخت بحیط فنا کنند

عریان چاک چاک فتاده ز فرق خاک آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

این قصیده در مدح امام من الائمه علیهم السلام از مرحوم فصیح الشعرا
وسداد الادبا تاج الشعرا المتخلص بشهاب علیه رحمة الله الملک الوهاب

امام پاک گهر پادشاه عرش آورد
که در رباط خراسان چه گوهر آورد

بنا نسیم موسم خفته با تکفر شش
کمیت علیم کریمان خرام تا نهد

نشیده همچو حمالیکه در زمین آمد

شه حجاز به ارزی نوای حق شاه راست
خلیفه او وای اگر کشتی آمد

به سنگاه همیشه راه رگ عراق
رجوع پیچه عنقا و نغمه تار سخن

شهاب جسم جهان و عروق اعضا گر
نهان ز فیض تو جان در روان حکم تو

روق حشمت ایوان کبریای تو راست
فضای خشک پاس طاق چرخ آمد

این اشعار از تألیفات مرحوم مغفور صبور میرزا ابراهیم متخلص باعزاء اصفهانی

دامن آمنه زینب چشم از بهر کشی از خرج برین مه بزین گرد زنند

شه پیدا ربوم از پس نصب غیب عقل کل انکه خانه نوش است عقول

[illegible]

انبیا از پی خفت خفتیت او همه روزیده زهاد و ندر سرا نگشت قبول

هر شبی که زمرد نگر زیور شود از خرد گوش از دیدن او چشم فضول

یافت از آمنه بنت وهب خرو

هر زمان حصل رحمت حق در آن شب

[illegible]

۲۲ جهت الله آن شب

رحمت حق در

چشم حرمت بکشا و بنگر آن حیرت او

با چنین قدر و جلالت بنگر امت او

باجه تقصیر نمود ند حسین بن علی را مقتول

آه از آن لحظه که در طشت طلا از دل خفا چوب کین زلف سون بابت سطر علی

بس بود صالح ملاح کرد نور حسین خلد مقلت بعد دو سی سال سقیفین گشته قبول

هو الله تعالی

[illegible]

۱۳۱۵

از مرحوم مغفور حسینعلی خان کلهرات متخلص بسلطانی است از قلم بنت باشتباه عبرت
از جائی که خط سی چی نوشته شده است از خود محرر صالح امیدی است

شاه نشین سر دولت که جو درش ۵ گفت هر گاه که بنی الجاروی
آن خرد نگه از پی تعظیم درش ۵ تا سر رخطات که آنجا باروی

تا صفحه صفات تو را آبگینه است ۵ زنهار اگر بمرده شوی صفا روی
آنجا که آفتاب حقیقت کند طلوع ۵ نیک است اگر بمعرض نور سها روی

چون نی نوای نالهٔ هر ذره آشکار ۵ آید بگوش جان چه در سنوا نی
آید صدای العطش کودکان هنوز ۵ اندر زمین کربلا در هر کنار و

از قتلگاه چون نبوی حضرت
آید صدای ما دیم کوثر ایکوه
بینی نالهٔ قامت عیار شوی
آنان که عاشق اند بر آن زار و
بر خاک بر آن زار و زار و
بر خاک بر آن زار و زار و
بر خاک بر آن زار و

شهاما حمد تو حاجت عاصی نیست که به مکن عنقا دام نمی‌آید

ایا شهی که بوقت حیات و وقت ممات بسر وجود تو چون ز آفتاب حیات
سری بخاک در آرد ببین بکربلا ز دشت ما به بوی کلاب
ز خون تازه جوانان بمرغزار هر شمیم بیخبر مشکناب میاید

این اشعار را این روسیاه صالح مداح بواز یک شعر مطلع نشان
کرده است امید است که در دستگاه حضرت خسینی بدرجه قبول

این چند شعر مکرر نوشته شده است خداوندا مرا رحم فرما

عالم از زر زر نمود آسمان را زینت و زیور عرش را انسر نمود

عالم الحب و از بهر خدا دیگر نمود

بسته طاق آسمان هر عنصر و نمود

در بحر تصور تصور میشود

ای خبر خبر مطلق و صنع نیست

کم از در کندن خبر نمود

نشه بهر بنده سر از رسم فرزند رسول

دلم گر بهر او دیگر نمود

این قصیده غدیریه از مرحوم مغفور فردوس مکان حاجی ملا اسمعیل متخلص بنقاش است ذو مطلعین است مطلع دوم در قطعات ای قطب

ثبت کردیده است ای نقطه هستی ای قطب روزگار

در منزل غدیر رسول پروردگار

نص کرد بر خلافت و امامت تا صدا

بر کف دست علی حیدر خوش

بنمود بر تمام اعیان روزگار

مولای ما و مولای او

این علی را بر سر کار

والی نمی ثانیه ای نور الصباح

عارفی عدوه ای نور الهدی

منصور باد هر که دهد نقش بر بان

مخذول باد هر که زخوبش کند فرار

سردار اولیا و امیر جمله مدینه

سالار اصفیا و سپهدار روزگار

اتممت نعمتی لکم از حق ولایت او

منت ز نعمت خود فرمید کار

اکمال دین و اتمام نعمت و رضوان حق و قطعات

حسان را بهتر است آنکه قصیده
انشا کرد و خواند بر آن شاه گیا

چهر الهی چون گل صد برگ زر دخت
بشنید چو کرد شه پر عم نامدار

حسان است پیغمبر روز حجه
مهلب سعد

ما را خدا خوب تو فرمان نیست
جز بار تو دارم و جز مدح تو کار

جز حب تو هیچ از هر چه منقطع
نعم الرجا اصلک یا قدوة الاحرار

این قصیده در نعت و منقبت حضرت ختمی مرتبت و جناب حضرت ولایتمآب
علیهما صلوات الله علیه و علی آلهما و بنوهما از نتایج طبع مرحوم جنت مکان
میرزا ابراهیم اصفهانی رحمة الله علیه المخلص بساغری است حدا و لک

باشد در کون زیبنده علیه تقدیر
سالار انبیا و شهنشاه اولیا

آن بهتر در عالم و این چهر در کون
آن صفدر دین و این صفدر دین

آن مظهر فتوت این مجمع کرم
آن مطلع کرامت این منبع عطا

آن شاه مرحوم شد سلطان لوکت
این ماه پادشاه این خورشید طاوس

آن صاحب شریعت این رای جاهلیت
آن عالم طریقت این رای راه

آن پیشوای امت این رهنمای خلق
آن قامع ضلالت این دافع بلا

آن بحر رستگاری این کشتی نجات
آن جرم را شفاعت این بحر را شفا

آن رحمت الهی این نور حق مبین
آن علم ولایت این بوذر اولیا

محکوم آن در حکم قضا آمد قدر
مامور این در امر آن قضا

آن ذات حق باید و این از حق
آن نفس باید و این از حق

دانی حدیث کهف بطحی برای چیست
لیکن هر چه نیست یکیست یکی را مبین

این کنز معیت از حقیقی فقیر سراپا تقصیر محمد صالح ملدی است

با این جلال جاه بود اندر این چمن ۵ ورنه شد که بلا که به بلنسیه بر بلا ۵
شهای کشتگان همه در خاک خون طپان ۵ رهای جهان همه بر نوک نیزه ها ۵
[illegible]
زنهار پی را در دل طفلی پدر ۵ چون پی نوشان بعلها شد زنیوا ۵
آه از زنی که گوید وقت خاری ۵ کشته بچه شهید رو بسوی خیمها ۵
[illegible]
[illegible]

این چهار شعر تغزل از مرحوم مجتهد الشعرا سید حسین محمد اصفهانی صالح است
شعر کنز بمدح تا هفت شعر از مرحوم میرزا تقی خان کاشی دور تخلص نشانه است
یک شعر کنز بمصیبت از تصنیف صالح ملدی است باقی اشعار تعمیم مصیبت از مرحوم سید [illegible]

اندکی چه بعارت غم هجران را ۵ بکمی پیر ایه ل فرسر گردان را ۵ به که چون نکنی ظلم مخوان زمان را ۵
لکری می زنی عیب نه چوگان را ۵ لشکری را به شه روی ارادت شاه ۵ شمع از کف شهه تا نسپارد جان را ۵

عشق
تن بر سوای خود در خم عشقش دادم ۵ هر که در حرم آمد شود حرمان را ۵
[illegible]
ما چو آکم تن بجگر از جفا و نه کنم ۵ با خبر از سمت شاه ملک دیوان را ۵
[illegible]
انکه چه بیت این بر دشمن از خنجر کشد ۵ از پی فخر و شرف غاشیه سلمان را ۵
[illegible]
آنکه از نیشتر رمح شب تیره کند ۵ منفصل از بدن خصم رگ شریان را ۵
با چنین قدر نیامد بصف کربلا ۵ [illegible] صالح ملدی ۵ [illegible]
این اشعار تعمیم از مرحوم اسمعیل خان بروجردی [illegible]
خداوندا مجرم تشنه و سی باز و صالح مداح را رحمت نیاد
[illegible] خدا آن بلا و حسین ۵ [illegible] کردن شهه دهان را ۵
زخم پیکان بلا فیض شهادت بخشد ۵ عاشق آنست که بر دیده نهد پیکان را ۵
زیر خنجر شب تشنه بجا نامی کشته ۵ سر فرو آر که در پای تو رزم جان را ۵

هوخ هی چند زنی بچه تو با آل علی ٥ غایت جهل بود مشتی زدن سنیان را
گفتم از درد دل خویش با کبر نیت ٥ فرصتی نیست که حاصل کنم این درمان را

این اشعار مرحوم مغفور حاجی ملا نعمت الله در رجوع علامه الرحمه است و قبله او حقیقی فقیه صالحی مداح است

هر زمعشر سر اینچنین نظم نکند ٥ باختیار که شعله در سر نکند
اگر که قاصدی آرد خبر ز مرگ جوان ٥ چاکنه پدرش را از آن خبر نکند

زاغ مرگ تو بر سر حمید و شد کرم ٥ کمان قیدم ری چون غم بر نکند

هو الله تعالی

چون در یوم پنجشنبه سیوم شهر ذی الحجه الحرام
کتاب امالی مرحوم آیة الله فی الارض شیخ صدوق علیه الرحمه
مطالعه می نمودم باین حدیث رسیدم
این حدیث را تحریر در این کتاب نمودم که یادگار بماند
خداوند رحمت کند کسی را که بگوید خدا رحمت کند صالح

بسم الله الرحمن الرحیم

حدثنا احمد ابن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسینی
قال حدثنی محمد ابن ابراهیم الکفرزری قال حدثنی
عبد الله بن یحیی الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی ابن عمرو
قال حدثنا الحسن بن محمد ابن جمهور قال حدثنی علی بن بلال
عن علی ابن موسی الرضا عن موسی ابن جعفر عن جعفر بن
محمد عن محمد بن علی عن علی ابن الحسین عن الحسین ابن علی
عن علی ابن ابی طالب عن النبی صلی الله علیه و آله
عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم
قال یقول الله تبارک و تعالی ولایة علی ابن ابی طالب
حصنی فمن دخل حصنی امن من ناری امن من عذابی

این قصیده مطولی ملمع و چون برای مبنی باعث دردسر
مستمع میبود از اینجهة از نقل آن خودداری نمودم
نوشتم او کتاب مستطاب منتخب النفیس عمدة العلماء الاعلام الذی
لیس له فی الاقران مرؤف مستطاب آقای حاج شیخ محمد آقا
انوار الله مضجعه و ضاعف لنا لصبه محمد آقای حاج شیخ محمد آقا
نگارم ای که بر آنت مسلک — خصائص لهانی مشتبه بر مسلک
صحیح است مسند بر من حدیثی — که آرند از کسوان تو مرسلک

نقوش ملک بشر را بشر مسخر
شموس خلاک زیر پای تذلل

شها آنکه مفتاح لطفت گشاید
هر آن در که گردد بنجی تعفف

[illegible]

بهر بنگر از لطف کی رفت تو
به نیکی شود سوء حالم تحول

[illegible]

کس ایکونه از گوهر آسمانی
نکرده است تاج سخن را مکلل

موجهری انسان سخن زاینده لیکن
کجا شعر شاعر کجا وحی منزل

این مثلث هم در مدح حضرت مولای متقیان صلوات الله وسلامه علیه
چون تغزلش زیاد بود و در مجلس علما مناسبتی نداشت کراهت مشغول
طول دادا و اول مدح نوشته شد اللهم اغفر له ولنا بمحمد
وآله

شاه ولد

بسم الله الرحمن الرحیم

ولایت پناه
شاه ملایک حشم و ملک قدم
آمده با عقول کل در همه جا هم قدم

کاتب خط وجود صاحب لوح و قلم
رایت توحید را که بکهیان علم

بر همه کائنات علی ولی النعم
بر سر خوان عطاش خلق جهان پرورده خوار

نقطه ام الکتاب فاتحه فیض وجود
نکته حسن المآب خاتمه هر وجود

حاکم یوم الحساب ناظم لوح الوجود
معنی فصل الخطاب مقصد غیب و شهود

اول قوس نزول آخر قوس صعود
سر همه انبیا ظهور پروردگار

دفتر اسرار را طراز عنوان علی است
سیرت آدمی صورت رحمن علی است

بتابش نور وحی شرک و ایمان علی است
بحکمت نبی و حاجت و میزان علی است

بصدق دین نبی دلیل برهان علی است
گر نه تصدیق وی دین نشدی استوار

یگانه صاحب نبی حجت فرع کریم
به نیروی دست او نوبت شرع قویم

بسر ام الکتاب ای است علی حکیم
که جز خط اطاعت ای مستقیم

در تولد اما عمر محل امد فرحه حسن الحوشی مرحوم مغفور رضوان
مکان ایته الله فی الارض آقای میرزا سید اسد علی در الجنة انشاد نمود

جهان زبهجت امروز باغ رضوانست فضای گیتی از خرمی گلستانست
که نام غنچه نورس نوخرمی نشگفت که بار کاشی آتیا زود خندانست
ز فرط شادی آن شاه عالم آرا جلوه آفاق
ز فرط شادی آن شاه عالم آرا جلوه آفاق
ز فرط شادی آن شاه عالم آرا جلوه آفاق

ز فیض مهر شبانی دهی عمارت باشد
هر آنچه قدر شبانی بدان نگردیده است

گمان آنکه شد کسی هر آنچه از آتش
بچشم دشمن مرگان شان بر گمان شده

فرو رسید که مدح او بهیات
که در مناقب او عقل مانده حیران

در تولد خامس آل عبا علیه التحیة والثنا انشاد می‌نماید

خداوندا این عالم بر مآلی که در حقیقت بر تست موجود
حیف است که جناب مستطاب شیخ الجلیل ذو دنیا بود و در دو جهان
مجان آشهزادگان روزه خورد هر عید بی بند

ای شوخ پری پیکر و ای دلبر طناز
باز آو مرا خانه زامروه به پرداز

امروز بکاشانه بساط طرب اندازه
در تهنیت عید اصحیوند سرافراز

هم جام پیاپی ده همه بوسه دهادم
این عید بیاد اشتن از رنگ نهادست

خوش بودن امروز هم از پاک نژادست
ای غمزده دل بخور که مرد دیگر او دلیست

امروز به کینه همه هنگامه شادست
باله که رد نهو در روز چنین غم

امروز همه زمین زمانه جنت شد
از خرمی ایدون فلک آبی سرخوان شد

از زرده عیان زمین خرابه جهان شد
هر خیمه ملک را امروز عیان شد

آن نکته که پنهان بود در کهف آدم

آن نکته که مغز بدار که پدیدار
شد سر حقیقت همه خلق نمودار

در ایمکی تو چه عیان جلوه دلدار
کو آنکه بشد از زنی طالب دیدار

تا فاش به بیند رخ مقصود دو عالم
صبح ازل امروز برآورد تنفس

انوار هدی تا شب تا فاق و تا نفس
تا چند دلا رهزه از صقع تقدس

امروز فرا گیر رو باب چو فطرس
از تهنیت مقدم مولود مکرم

روزی که زمین غیرت افلاک برین شد
چون از صدف پاک جدا در ثمین شد

فرمان خداوند بجز بایی امین شد
با خیل ملائک از عرش نازان بزمین شد

تا عرضه دهد تهنیت خیر قاسم
کاشیده زمانی سیه کاک خواهر

امروز حسین ابن علی زاده اکبر
از عالم غیب آمد در شهر دنیا

زین نوگلی خنده شد طوبی بالا
تا ملت شادان زنی با خاطر خرم

کیهان همه چون چشم حسین ابن علی جان
در کشور هستی ز ازل مظهر احسان

نوری است الهی شده در صورت انسان
دانش بصفت و جهد در عالم امکان

زین شبهه فرد مانده به تیره و در هم

خورشید بود تابش از نور جبینش / مصباح خرد پرتوی از رای منیرش

اقلیم بقا یکسره در زیر نگینش / نه چرخ برد دست طمع بر علمش

چونانکه در انگشت سلیمان حلقه خاتم

از ضرب تیغش بدر دهخرقه قما / بر شش نکته ایستیخطا بر دل اعدا

رخش بوغا پیل دلاور که از جاه / شهباز اسد الله که در عرصه هیجا

از هیبت او آب شود زهره ضیغم

ای ملجا جن و بشر ای شافع محشر / من از تو بیادن خدا شرح سمرم

تا صبح منور بود و شام مکدر / اعدای ترا نکبت و ادبار مقرر

احباب ترا عز و اقبال مسلم

در تهنیت عید غدیر انشا فرموده است چون تمرینش باعث
اطناب میشد از تنبیه بدون مقدمه مدح و تحریر نموده
لیعهد یکم ۱۰ ماه ذی الحجه ۱۳۱۵

امروز بود روز ولیعهد حیدر / بخشد که شیعه بر حضرت داور

شهیست اگر هر روز پی باده ریم سر / خیزد آب معطر زن زار معطر

باید چنین روز تا باد نیست منظر / در بزم پاکان شوم و خطاب ارار

از آشتم

زآشخمر قدیمی که نه هم عصر عصر است / زآنمی که یکی از ارشش حرم اشرات

زآن می که ز راوشاه آن کیر است / زآن می که کشار زنده او حی قدیر است

زآن باده خمار نه او خم عذرات

ایساقی قدیمی دگر هم باده ترش

بده آن

همچون زکریا ز تکلم که نه صوم / پی رمز بما از ازل تبلیغ نکن ای قوم

بیدار عیم باش برانگیز تو از نوم / این قوم که آن خواب پیر هنر تو از لوم

اعلان و صیت کن و نامی که الیوم

اکملت لکم دینکم ای زمره انصار

الفا علی را زکرم گشت طلب خواه ٭ بگزین چو از مهر علی جا به بهشت ٭
این نکته عیان شد که نبی مهر و علی ماه ٭ برگرد و منور بازوی ید الله ٭
در ذات علی را بمقام دو فعلیاه ٭
انسان که بر تفت بشد از خیط گنداره ٭
[illegible]
بایست بدانند در علی سید و مولاست ٭ آنکس که مرا مولا سید اند و سالار ٭
[illegible]
لیکن بچنین خاطر قاصر نتوان گفت ٭ دم در کشی و یکبار بیب از در گفتار ٭
بحمد الله تعالی توفیق رفیق این حقیر فقیر محمد صالح الملقب بهمایون
گردید و قصاه و یک مسلک و یک مخرج انعقاد یک مسلک
از تواب امر فسا بحمد الله و جناب مستطاب [illegible]
انکا نصحاب [illegible]

از شاه مرحوم استاد شیخ حیاء المخلص بجوش

ای وجود تو وجود عوالم توامان ٭ با براق رفرف اسرار جلالت همعنان ٭
نمی‌گویم خدا تو که تو بی‌چون نصیر ٭ کافر و زندیق و بدمی‌ها از زبان ٭
[illegible]
بعد ذات پاک احمد علت غائی تو ٭ ای وجود تو شرف بر شرف زمین و آسمان ٭
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از جفای کج دل ملعون و ظلم سارانش ٭ گر نویسیم آتشی افتد بجان آن خاک

صالح مداح هر کو در مسابر روز نشست ٭ لعن حق بر کج دل شمر و سنان و سارانش

خداوندا روح مرحومان مغفور جمعی بزرگوار را با سرور شهیدان در بالا رو
آنها قرار ده انه الاله العالمین

دو شعر مطلع و آخر این چند معروف مهیب خلوا صالح امدح است

ما بقی از مرحوم مغفور نوایی بود جزوی علیه الرحمه و الرضوان

یا علی ای که نهانند که ای در تو ٭ شهریاران جهان جمله مدحت گر تو

بر دو هم یک صفت ذات تو ای ٭ عقل فعال سبق خوان در نور تو

چه عالم تقدیس تو ای ثمرت ٭ شجر کاشی ابدالی عالم بر تو

نیست روزنه شمع رخت از چرخ فلک ٭ زیر صد گردش زر بر در سر تو

با تقبیلت علامه مرحوم است

بر فتح حدود خرقه فخر تو

با چنین قدر بهنگام سحر وقت سجود ٭ چاک بنمود ز کین زاده ملجم سر تو

به کرانه چمن بر بغض نمائیم سلام ٭ بسوی قبر حسین نور چو چشم تر تو

السلام یا شهید ای سر خاک و کین بکی تو از کتاب مرحوم
جودی علیه الرحمه مرثیه است و انجو انشاء الله بلبلند

این اشعار از مرحوم مغفور میرزا عبد المجید متخلص بتوانیست

این چهار شعر صالح المدح خواهش نموده انشاد شد خداوند
او را و ما را بیامرزد

عالی اعلا اگر نبود نبود ٭ نشان زعالم امکان از ملاهو

ز فیض آتش او رنگ بود آتش دود ٭ فضا بهر زر اندود و آسمان لبود

نبی و عصر وجود تو آمد نه منعم از لی ٭ نعیم باقی و فانی بروی خلق گشود

از فیض خدا ای ذی نفس ٭ شاهد هم گر ما نزد تو

[illegible]

نعیم باقی و فانی بروی خلق شود ۵ سبب وجود تو آمد که منعم ازلی

[illegible]

باین جلال نه انم ترا بر بلا ۵ خبر ز حال شه تشنه لب دما که نبود

خوش آنکه بخوانم مقام وصال ۵ که روح او شود از خان رحمی خشنود

شنیده ایم حسینی بکربلا بود ۵ تا آخر مرثیه او کتاب وصال بینه بخوانند

این چهار رباعی در مجلس عقد و عروسی بسیار مناسب است بخوانند

تبارک ایزد آن آخر نخبه هست ۵ ز نور طلعت او برج فضل نورانی

سپهر کوکب عالی ترا بگو کمتر ۵ برای خدمت او جبرئیل دربانی

[illegible]

این اشعار بحر تقارب برای مجلس عقد و عروسی بسیار مناسب است

چه از کاخ گردون عروس سپهر ۵ بخلوت گر آید بنهفت چهر

بعنبر برآید ز روی زمین ۵ زمین شد دل و ناف آهوی چین

[illegible]

دل زهره آمد بخنیاگری ۵ کمر کرد بهر قران مشتری

عطارد سطرلاب را بر گرفت ۵ یکی نقد ساعت سر زمان گرفت

[illegible]

زهره شور آمد خدنگ شهاب ۵ نمود از ترشحهای آب

ز ایوان مجلس در آمد بکوی ۵ ز سود ایشگر لبان گفتگوی

[illegible]

ز قصه چراسرو در بوستان ۵ نخواند چو مرغ در بوستان

گر بیشه خدا آن امیر حمار ه به بوند احمد شود سرفراز ه
بیا تا کنم گفتگو زهرا بنود ه اگر نامدی شیر حق در وجود ه

اگر فاطمه هم نبودی تقیه ه
نبودم سری بهر فرخ تمام دین ه

این چند شعر هم برای مجالس عروسی خیلی خیلی مناسب است

در شب تولد زهره زهرا ه باشد دین شهریار شرب یلما ه
امر بنازن شد از فهمیده داور ه حکم بجرا شد از ازد دانا ه

رقص نمایند جمله حوری و غلمان ه وجد نمایند ملکان خوش آواز ه
زعفر عود و عنبر بشک و تتار ه مجمرها گیرند جمله حوراه

شیر خدا دست حق و دین بمرصه ه نقش محرر عمل علی اعلا ه
آنکه ز بهر ظهور ظل و خود ه بست قضا عقد احمد با ه

لؤلؤ مرجان دو کوشواره عرشند ه کوهه عیسی منی هند منی ه

یا علی ایما به نشاط و کیت ه یا علی ای سرگرد کار تو ه
ای ز تو مقصود بزم عشرت شاهی ه چون نبد او دیر بدنی عقبا ه

زانکه بنگ نیست خدای شهنشاه ه در تو و آنها کشت فی المثل ه

خاتم الشاه عذر خواه برآیم زین سخنان سخیف کام انشاه
زانکه فزایی وجود راچه وجودی نسبت راحی دلم بخویش در آراه

این قصیده مطول با آن جمله از رجم مغفور میرزا خواند ملا الحسن کاشی
امام جماعت مسجد حوض نور که از بنده هست چون کی زمستش وداد
بود و تهرانیست کتاب و بیاضهای خطوط و نام نویسنده چند شعر
مجالس شعری و کلمه عربیست

خدای گفت پیغمبر زانکه ای پیغمبر من پس از تو بر همه شاهان آیت حیدر
تو شاه شهر وجود و هر کون بنده گو چاکر غلام فرمان شاه بشکر
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

چون بیشتر این کتاب و اشعار مرحوم مغفور میرزا عبدالحمید خود
ختم کتاب را هم برای تیمن و تبرک اشعار آن مرحوم که در خدا و ائمه
ای عارض تو همسر گلشن ارم
وین طلعت فروغ دل دیده بتول

شاها تو آنکه روز ازل در رضای تو
بار بلای کربلا را شدی حمول

از یاد غربت تو همه انبیا غریب
زر در دو محنت تو همه اوصیا ملول

کتابخانه مجلس شورای اسلامی